شماره ۱۰
دوره اول
دوشنبه ۲۶ آذر ۱۳۵۸
بها ۱۵ ریال

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

مشکلات کشاورزی
هوشنگ پورکریم
صفحه ۶

انتظار
ع. امینی نجفی
صفحه ۴

اینک وقت آن است

حوادث تبریز ، با نگرانی‌های بجایی که‌در این دوهفته پدید آورد ، همهٔ وقایع دیگر کشور ما را در سایهٔ خود پوشاند. خشنودی طبیعی از تصویب قانون اساسی‌جمهوری اسلامی ایران از سوی‌اکثریت بزرگ رای‌دهندگان نتوانست چنان که شایسته است بروز کند. آنچه در بحبوحهٔ‌مبارزه سراسری ملت ما با امپریالیسم تجاوزپیشه و غارتگر آمریکا در آذربایجان آغاز شده بود و با فتنه‌انگیزی سازمان یافته دشمنان رنگارنگ انقلاب می‌رفت که به‌جدایی‌صف‌ها در بخش حساسی از کشور بینجامد ، موجب چنان‌اشتغال فکری گشت که اعلام رسمی نتایج همه‌پرسی قانون اساسی را به تاخیر انداخت . بااین همه ، هیچ‌چیز نمی‌تواند براهمیت بنیادی تصویب قانون اساسی در شرایط تاریخی امروز ایران پرده بکشد ، ـ هرچند که نارسایی و ابهام یا سکوت این قانون دربارهٔ برخی مسائل گرهی جامعهٔ ما امری است انکارناپذیر و باید ، به فرمودهٔ امام ، با تدوین متمم قانون اساسی هرچه زودتر رفع گردد.

به‌هرحال ، اکنون واقعیت انقلاب ما برپایهٔ حقوقی و قانونی استوار گشته ، اصل آزادی و حاکمیت مردم به عنوان محور زندگی جامعه پذیرفته شده ، خطوط اصلی و کلی سیاست داخلی و خارجی کشور ترسیم شده ، نهادهای حکومت‌وحدودوظایف‌واختیارات‌هریک‌مشخص گردیده است . می‌توان ، باتکیه براراده اکثریت مردم و بافعالیت هشیارانه و منضبط آنان در انواع شوراها و سازمانها ، مردانه دست به‌کارشد و به‌بازسازی کشور و رفع عقب‌ماندگی صدهاساله در زمینه‌های دانش و فن واداره اقتصاد ـ که پایهٔ برتری مادی جهانخواران غرب بوده است ـ پرداخت . در ضرورت این امر وفوریت آن برای زنده ماندن انقلاب ، برای ریشه‌دواندن و بالیدن و آسیب‌ناپذیر شدن انقلاب، جای بحث نیست. اما مسئله این است که امر بزرگ بازسازی کشور ، درعین حفظ و تحکیم و توسعهٔ دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران ، چگونه ، درچه راستا و باچه ترکیب نیروهای رهبری‌کننده صورت بگیرد.

انقلاب ایران فوران‌خشم‌بیتاب توده‌های میلیونی محرومان و مستضعفان ، ـ کارگران ، دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین ، زحمتکشان شهری ، پیشه‌وران و بازاریان خرده‌پا ، کارمندان جزء بخش دولتی و خصوصی ، دانشجویان و روشنفکران خدمتگزار خلق ، و همچنین روحانیان متعهد مبارز ـ بوده است . همین ترکیب اساسا خلقی است که به‌انقلاب ما چنین خصلت‌قاطع‌ضداستبدادی و ضدامپریالیستی داده است. و باز همین است که معلوم می‌دارد چه‌نیروهایی تا به آخر پاسدار پیروزی انقلاب خواهند بود و به‌گسترش دستاوردهای آن کمك خواهند کرد.

با تصویب قانون‌اساسی‌جمهوری‌اسلامی ایران، انقلاب‌ما اکنون به‌مرحلهٔ استقرار نظم خاص خود رسیده است. و اینك ، در چارچوب همین نظم ، باید به‌امر بسیج نیرو برای انجام وظایفی پرداخت که تاریخ و انقلاب در برابر ملت ما قرار داده است. اما دراین‌کار همهٔ قشرها و طبقات جامعه به یکسان شرکت نخواهند کرد . همزمان باشور و شوق سازندهٔ توده‌های مستضعف ، دیرجنبی‌ها، کم‌کاریها ، مخالفت‌هایی را باید انتظار داشت ، ـ واین تبلیغات منفی و تشنج‌های گوناگون که در گوشه و کنار کشور به‌چشم می‌خورد نشانهٔ آن است. ازین‌رو ، شرط توفیق درامر بازسازی کشور و دیگر وظایف تاریخی مرحلهٔ کنونی تکیه برنیروهایی است که انقلاب و نظم ناشی ازآن را در رهبری آزموده و قاطع امام خمینی تائید می‌کنند و در عمل باجان و دل پشتیبان آن هستند . و همین‌مشخصهٔ تائید و پشتیبانی عملی از خط خلقی و ضد امپریالیستی‌انقلاب به‌رهبری امام خمینی‌است‌که می‌تواند حد فاصل واقع‌بینانه‌ای بین نیروهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی امروزایران بکشد . از یکسو ، مدافعان راستین انقلاب و خواستاران گسترش آن در جهت تامین استقلال تام کشور ، احقاق

بقیه درصفحه۸

آمریکا منجلاب فساد و جنایت و تبعیض نژادی

صفحه ۳

تمرکز بانك‌ها در باختر

روزهای تمرکز که درچندسال اخیردر کشورهای پیشرفتهٔ باخترشدت بی‌سابقه‌ای‌یافت موجب‌گسترش بانك‌ها نیزشده است. بزرگترین بانك‌های دنیای‌باختر با انحصارات غول‌پیکر صنعتی همترازند. آنها بانظارت عملی‌برتمام مؤسسه‌های مالی (شرکتهای بیمهٔ، تراستهای سرمایه‌گذاری، صندوق‌های پس‌انداز و غیره) بازارمالی را به‌انحصار خود درآورده‌اند وروی‌همهٔ پس‌اندازهای مردم چنگ انداخته‌اند.

امروزه ۱۰۰ بانك علاوه‌بر حفظ منافع سرمایهٔ بزرگ صنعتی ومالی ۸۵ الی ۹۰ درصد تمام فعالیت‌های مالی جهان سرمایه‌داری رازیرنظارت دارند.

تشدید تمرکز وتجمع‌سرمایهٔ‌بانکی که‌درپی‌گسترش انقلاب علمی وفنی‌وروابط اقتصادی جهانی پدیدآمده، محصول نیازهای جدیدتولید وتوزیع‌سرمایه‌داری است. دربیشتر کشورهای باختر گروه‌کوچکی ازانحصارات بوجودآمده است که‌به‌قول‌لنین اعصاب سیستم اقتصادی وسرمایه‌داری جدیدرا تشکیل‌میدهد.

حال ارقامی‌را دربیان می‌آوریم که بیانگر دامنهٔ تمرکز سرمایهٔ بانکی است. درآغاز۱۹۷۵ ، درایالات‌متحده ۱۷۷ بانك که۱./. درصد تمام بانکهای تجاری‌کشور را تشکیل می‌دادند، دارائی‌های خودراکه بالغ‌بر۴۶۶/۵ میلیارد دلاریا۴۸/۵درصد تمام دارائیهای بانکهای تجاری آمریکا (۳۶/۹درصددر۱۹۶۰) بود،دریك‌جا متمرکز کردند.۱۳ بانك نیویورك(کمتر از۰/۰۰۱ درصدتمام بانکها) ۱۵/۳ درصد تمام دارایی‌های بانکی‌رادردست دارند. درمیان‌غولهای بانکی میتوان‌ازچیس‌مانهاتان (رکفلر) ، فرست‌ناشنال‌سیتی، مورگان‌گارانتی‌تراست(مورگان)،مانو-

بقیه درصفحه ٦

سیاوش کسرایی

با به‌آذین ، سایه ، برومند و تنکابنی

تعلیق

به دار آویختگان معلق‌اند:
با گلویی فشرده از طناب
و آیینه‌های بیهودهٔ دوچشم
که تصویرهای همهمه در آن شناورند.

میوه‌ها معلق‌اند:
شاداب
از دمبرگهای ترد
باگوشت تناوری که حیات را
در خود می‌پرورد.

و من معلقم
از کانون خفهٔ خاکستر
با آتشی در جان
با میوه‌ای در دست
و چشمانی
که برآینه‌های مرده می‌نگرد.

تهران ــ آذر ۱۳۵۸

ب توانا

تمرکز سرمایهٔ مالی

تمرکزوتجمع فزایندهٔ‌تولید وسرمایهٔ بانکی ، درآمیختن انحصارات بانکی و صنعتی در دنیای‌باختر به‌شکل‌بندی گروههای مالی انحصاری‌نیرومند انجامیده است‌که امروز موقعیت مسلطی دارند.

شتاب پیشرفت علمی وفنی، پیدایی بخش‌های تازهٔ تولید و گسترش شدید روابط اقتصادی‌در جهان همواره نیازشرکت‌های صنعتی‌رابه‌سرمایهٔ‌استقراضی‌افزایش می‌دهد. پس‌ازجنگ، سهم‌کمپانی های، شرکت‌های سرمایه‌گذاری، مؤسسات وام وپس‌انداز، صندوق های اعانه، دربازار سرمایه‌های استقراضی فزونی یافت. البته قسمت اعظم این مؤسسات تابع بانك‌های بزرگ‌اند وبافعالیت گروههای مالی انحصاری‌پیوند نزدیك دارند.

چون گذشته، یکی‌از شکل های اساسی درآمیختن سرمایهٔ بانکی با انحصارات صنعتی‌اتحاد شخصی است. درآغاز سال‌های شصت،۲۰۰ کورپوراسیون‌صنعتی وحمل‌ونقل بسیار بزرگ ایالات متحده با ۴۰ بانك تجاری‌خیلی بزرگ و۲۰بانك سرمایه‌گذاری ۳۰ شرکت بیمه مدیران مشترك داشتند. اتحاد شخصی خصوصیت آشکار بین‌المللی کسب می‌کند. مدیران کورپوراسیون های گروههای مالی امریکا چون «مورگان، رکفلر، دوپون،لازار» وغیره‌اغلب مدیریت شرکت‌های متعدد بریتانیایی، آلمان‌غربی، فرانسوی وغیره رانیز دردست دارند. روابط وسیع خانوادگی از ویژگی‌های گروه‌مالی اروپای باختری «روچیلد»ها است.

اکنون۲۶ گروه بزرگ‌مالی در ایالات متحده ، ۲۰گروه در بریتانیای کبیر، ۱۰ گروه در ژاپن، جمهوری فدرال آلمان، فرانسه، ۳ یا۴ گروه درکشورهای کوچك پیشرفته صنعتی اروپای باختری (بلژیك، هلند، سوئد) فعالیت می‌کنند . از بیش‌ازنیمی از دارایی‌های تحت نظارت نود گروه‌مالی کشورهای باختری (۱۲۵۰ میلیارد دلار در پایان ۱۹۷۴) به‌گروه‌های مالی ایالات متحده تعلق دارند.

بقیه درصفحه ۳

ا . پویا

موزامبیك: بنای یك زندگی نوین

امروزه دولت‌های مستقل جوان آفریقایی نقش هر چه فعالتری در پهنه جهانی بعهده می‌گیرند . برخی از آنها راه رشدغیرسرمایه‌داری برمی‌گزینند و دگرگونی‌هایی در جهت سوسیالیستی انجام می‌دهند . یکی از این کشورها جمهوری خلق موزامبیك است ، که در ژوئن ۱۹۷۹ جشن چهارمین سالگشت استقلال خود رابرگزار کرد.

ثمرات‌ایندوره کوتاه اینستکه جمهوری، ، علیرغم شرایط‌دشوار، توانست در مسیر ترقی به‌پیش رود ، تهاجمات تمام نیروهای مخالف ایجاد یك جامعه نوین را دفع‌کند وپرستیژ بین‌المللی خود را تحکیم نماید . در این مدت

بقیه در صفحه ۲

بهای سنگین خیانت‌های سادات

در این اواخر مطبوعات‌جهان بیش از پیش به موقعیت دشوار اقتصاد مصر اشاره می‌کنند . خوش‌بینی‌های ابلهانهٔ سادات در تنظیم «قرار داد صلح» با اسرائیل پوچی و بی‌پایگی خود را نشان داده است ؛ زیرا او امیدوار بود پس از امضای این سند ننگین میلیاردها دلار کمك دولتهای باختری به‌ویژه‌حامیان آمریکایی اسراییل برای تامین «پیشرفت سریع» مصر به این کشور سرازیر خواهد شد .

«سخاوت» چند ملیتی های آمریکایی که رییس جمهورمصر تا این اندازه روی آن حساب می‌نمود و به آن می‌بالید ،موجب تحکیم سلطهٔ سرمایه‌های خارجی در اقتصاد ملی و کاهش سطح زندگی زحمتکشان شده است . در حال حاضر محصول ناخالص ملی سرانهٔ مصر ۲٦۰ دلاراست. با اینکه ٤۲ در صد نیروی کار مصر در رشتهٔ کشاورزی مشغول کارند ، ٤۰ درصد محصولات ضروری غذایی این کشور از خارج وارد می‌شود . مصر که تا همین اواخر به اعتبار کمك اقتصادی و مالی کشورهای عربی تولیدکنندهٔ نفت‌زندگی می‌نمود، اکنون بعلت سیاست خائنانه و ضد عربی سادات از این‌پشتیبانی مهم محروم شده است. ارقام این واقعیت را بخوبی نشان می‌دهند: طی پنج سال اخیر کشورهای‌عربی ۱۷ میلیارد دلار به مصر کمك مالی کردند . مصر با این کمك امکان یافت اقتصاد خودرا از فرورفتن‌دربحران وورشکستگی کامل نجات دهد.

بقیه در صفحه ۲

ترجمهٔ کاوه

گونه های تاریخی ناسیونالیسم

بقیه در صفحه ۷

محمدعلی‌مهمید

چگونه سن‌سیر را شکست‌دادیم

صفحه۸

آمریکامنجلاب فساد وجنایت و تبعیض نژادی

هیاهوی گوشخراش ویاوهٔ کاخ سفید آمریکا پیرامون«دفاع از حقوق بشر» نه تنها در بیرون از مرزهای ایالات متحده ، بلکه در درون‌سرزمین گستردهٔ آمریکا بیرنگ و سراپا دروغ است. در حقیقت ، فرمانروایان آمریکا تجاوز و ستم به ملتهای دیگر را بدوابانقض‌آشکار ابتدایی‌ترین حقوق ملت خود آغاز کرده‌اند. تاریخ مناسبات سرمایه‌داری تا مرحلهٔ امپریالیسم در آمریکا سراسر آمیخته با خون وجنایت است . از این‌رو ، ماهیت‌سیاست ضد انسانی آمریکا را در جهان باید دردرون این سرزمین‌جستجو کرد.

مثلا قتل عام فجیع ساکنان **دهکدهٔ میلای** در ویتنام توسط سروان **کالی** افسر ارتش آمریکا اگر چه برای بشریت غیرمنتظره بود ، لیکن یك رویداد اتفاقی نبود . نظیر این واقعه درفرهنك سرمایه‌داری آمریکا سابقهٔ دیرین دارد . واقعهٔ دهکدهٔ **میلای** ویتنام تکرار واقعهٔ شوم و دردناك‌دهکدهٔ **واندد کنی** آمریکا بود .

در حدود ۹۰ سال پیش در ۲۹ دسامبر ۱۸۹۰ گروهی از سوارنظام‌آمریکا دهکدهٔ**واندد کنی** واقع در **داکوتای جنوبی** را بـه محاصرهٔ خود درمی‌آورند و۳۰۰ نفر سرخ‌پوست **بیگناه و معصوم** اعم از مرد ، زن و کودك را با شقاوت ویژه نژادپرستان قتل‌عام می کنند ، عاملین‌این کشتارفجیع هیچگاه به دادگاه احضار نشدند. در عوض‌سینه‌های فاتحین‌نژادکش این دهکدهٔآمریکایی به مدالهای زرین‌افتخارآراسته شد وروزنامه‌های آمریکایی در آن هنگـام نوشتند که **بالاخره به‌موهبت این** بربریت «غائله سرخ‌پوستان‌پایان یافت». بنابراین ، اگر می‌بینیم که سروان **کالی** پس از آن‌جنایت هولناك در پناه بخشایش پرزیدنت آمریکا از مجازات مصون می‌ماند ، هیچ تعجبی بر نمی‌انگیزد. اظهار رضایت کـاخ سفید از کشتار بیرحمانهٔ بیش از ۴۰۰۰ نفر از مردم بی‌دفاع تهران در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در میدان ژاله بمنظـور استقـرار مـجدد «آرامش» آریامهری در ایـران یادآور دست‌افشانی ژنرال **ریجوی** آمریکایی از کشتار مردم قهرمان کره است. این ژنرال‌خون‌آشام بیش از ربع‌قرن پیش درگرماگرم جنك کره به خبرنگاران اظهار داشته بود : «**چشمان پیر مـن از دیدن اجساد مردان و زنان و کودکان کره‌ای نور می گیرد**».

در شرایطی که آتش جنبش‌های انقلابی در آسیا و آفریقا علیه‌یوغ‌نژادی و سیاست‌اسارتگر نواستعماری بیش از پیش زبانه می کشد ، ایالات متحدهٔ آمریکا به سیاست تبعیض نژادی و نواستعماری‌دردرون و بیرون‌مرزهای خود بشدت ادامه می‌دهد. آمریکا قریب **۵۰ میلیون** نفر اقلیت ملی دارد . این اقلیت‌ها که بیش از **یك‌پنجم‌جمعیت‌آمریکا** را تشکیل می‌دهند عبارتند از : تقریبا ۲۸ **میلیون** سیاه پوست ، ۱۶**میلیون** مکزیکی ، پورتوریکویی و سایر اقوام‌اسپانیایی‌زبان ، ۱٫۵ **میلیون** سرخ پوست،اسکیمویی ، الهئوت های آمریکا و ۲ **میلیون** از اقوام آسیایی و پولی‌نزی.

تبعیض نژادی باابعاد خیره کننده‌ای در آمریکا رواج دارد . سیاهان بسبب کثرت جمعیت‌شان نخستین قربانیان سیاست‌اهریمنی تبعیض نژادی‌اند . عنصر تبعیض نژادی حتی در استثمار بیرحمانه زحمتکشان آمریکارسوخ‌دارد. مثلا از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۶ درآمد واقعی متوسط خانواده‌های سفیدپوست ۱٫۸ درصد افزایش یافت (یعنی عملا تغییرنیافت)، درصورتی که درآمد واقعی متوسط خانواده‌های سیاه پوست ۲٫۳ درصد پایین آمد . در۱۹۷۶ ، درآمدخانواده‌های‌سیاه‌پوست بطور متوسط ۵۹ در صد درآمد خانواده‌های‌سفید پوست را تشکیل می‌داد . از آنجا که‌سیاه‌پوستان بطورمتوسط تعـداد اولادشان بیشتـر است می‌توان نتیجه گرفت که درآمد واقعی سرانهٔ سیاهان نصف درآمد سرانهٔ سفید پوستان است.

بحران‌های اقتصادی پیش از همه اقلیت‌های ملی را زیرضربه موحش خود قرار می‌دهد . ارقام مربوط به ۱۹۷۶ که سال‌خروج ایالات‌متحده از عمیق‌ترین بحران اقتصادی پس از جنـك است ، بشدت انسان را تحت تاثیر قرار می‌دهد . درگرماگرم بحـران یعنی در آغاز سال ۱۹۷۶ درآمـد خانواده‌های‌سفیدپوست در مقایسه با ۱۹۷۵ ـ ۳ درصد افزایش یافت و حال آنکه درآمد خانواده های سیاه پوست ۰٫۵ در صـد کاهش پذیرفت.

از هر ۸ خانواده‌ی‌سیاه‌پوست سه خانواده در مراکز بـزرك صنعتی آمریکا زندگی می کنند. در این شهرها درآمد واقعـی خانواده‌های سیاه پوست در۱۹۷۶ به میزان ۷٫۵ در صد پایین‌آمد. این کاهش‌مخصوصا درشمال‌غربی کشور تا ۸ درصد بوده است.

پرزیدنت کارتر در پیـام خود درباره «دولت اتحاد» اظهار داشته‌بود ، زدودن‌تبعیض‌اقتصادی «نخستین گـام مهـم» است و «ایالات متحده دراین راه‌پیشرفت زیادی کرده است». با اینهمـه واقعیـات نشان مـی‌دهند کـه زحمتکشان ایالات متحده از این هدف بشدت فاصله گرفته‌اند، بخصوص وقتی می‌بینیم که‌سیاهان بیش از پیش در کام بیکاری و درماندگی فرو می‌روند.

علی‌رغم وعده‌های بی‌پشتوانه و طلایی کارتر ، نرخ بیکاری سفید پوست‌ها در فاصله سه ماه آخر سال ۱۹۷۶ و سه‌ماه آخر ۱۹۷۷ از ۶٫۱ در صد به ۵٫۴ در صد کاهش یافت ، ولی‌در همین دوره تعداد بیکاران سیاهان از ۱۳٫۲ درصد به ۱۳٫۵ درصد رسید.

سیاهان علاوه بـر تبعیض اقتصادی و استثمار مضاعف از اقدامات سرکوبگرانهٔ نیز رنج می‌برند . **دارودستهٔ فـاشیستی کوکلوس‌کلان کـه در دامـن** سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا پرورش یافته‌اند ، شب و روزبه **توطئه‌چینی علیه سیاهان‌مشغولند.**

فساد و تباهی در میان نسل جوان آمریکا بیداد می کند . به برکت این‌سیاست در سال ۱۹۷۵ تنها در **نیویورك** ۵۴ نـوجوان کمتر از ۱۶ سال بجرم قتل‌نفس و ۵۲۷۶ نفر بجرم دزدی‌دستگیر و زندانی شدند . ۱۲۴۰ نوجوان **باتهام ضرب و جرح مورد تعقیب** قرارگرفتند . ۱۷۳ نوجوان‌بخاطر هتك ناموس و ۱۲۵ نفر بخاطر همجنس بازی بزندان افتادند .در نیویورك **هر روز هشتاد تا صد هزاردانش‌آموز** سردرس‌ها حاضر **نمی‌شوند.**

آلبرت‌شانکر رییس‌سندیکای **تعلیم و تربیت نیویورك‌علنا اعلام** نمود : چندین سال است که **مدارس عمومی این شهر افراد بی‌سواد تحویل جامعه می‌دهند. این افراد سال بسال ارتش‌نیروی** کار راتکمیل‌می کنند (یا به‌عبارت صحیح‌تر به خیل بیکاران‌می‌پیوندند)، زیراآنان بعلت‌بیسوادی نمی‌توانند به نیازهـای جـدی صنایع بسیارپیشرفته‌پاسخ‌گویند.

سیستم آموزش و پرورش در آمریکا طی بیست سال اخیر ضربات سنگینی دیده است . سطح آموزش بشدت تنزل‌یافته است . جدایی فاحش ثروتمندان و بی‌چیزان ، سفیدها و سیاهان سبب شده‌است که تعدادمدارس خصوصی فوق‌العاده افزایش‌یابد و سفیدهای مرفه به حومه‌شهرها پناه ببرند.

یاس و بدبینی و سرخوردگی از زندگی بی‌دورنما بیش از پیش شهروندان‌آمریکا را به‌خودکشی سوق می‌دهد . شمار خودکشی‌ها روز افزون است . همانطور که نیویورك تایمز در ۱۲فوریه ۱۹۷۷ نوشت شمار خودکشی‌ها درایالات متحد. **محتملا درسال به ۳۵۰۰۰** نفر می‌رسد (**«محتملا» زیرا که** تعداد زیادی از خودکشی‌ها به عنوان «مرك اتفاقی» ثبت‌می‌شود). ۵۰۰۰ نفر از این عده‌را جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله تشکیل می‌دهند. باید به رقم مذکور تعداد ۵۰۰۰ مرك‌ومیری که سالیانه به واسطهٔ «افراط» در مصرف داروهـای خواب‌آور اتفاق می‌افتد ، اضافه شود .

این نمونه‌ها و صدها نمونه دیگر از زندگـی غم‌انگیـز و مصیبت‌بار شهروندان آمریکا که در این‌مختصرمجال ذکر همه‌شان **نیست‌نشان میدهند که‌جامعهٔ‌سرمایه** داری آمریکا در شرایط سیادت لجام گسیخته‌انحصارات‌امپریالیستی به‌چه‌بن‌بست فاحشی رسیده‌است.

بهای‌سنگین خیانت های سادات

بقیه ازصفحه ۱

سیاست «درهای باز» **سادات** نتایج شومش را ببار آورده‌است. شرکت‌های باختری با توجه به به وضع کنونی اقتصاد مصر و واکنش احتمالی کشورهای عرب با تردید در اقتصاد مصر سرمایه گذاری می کنند . به این دلیل مذاکره با صندوق بین‌المللی‌پول دربارهٔ اعطای اعتباری به مبلـغ ۷۳۰ **میلیون** دلار به مصر بـه مدت سه سال به ناکامی انجامیده است . روزنامهٔ **فاینانشل تایمز** در توصیف مـوقعیت کنـونـی اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی مصر می‌نویسد : «در شرایطی‌که مصر از همسایگان عرب خود جدا شده و کاملا به ایـالات متحده وابسته است ، تنها یك چیز با اطمینان در بیان می‌آید و آن‌این که پیش‌بینی آیندهٔ مصرنامعقولانه است».

در حقیقت این یك معماست: **سادات** برای پرداخت **هـزینـهٔ** سفارشات عظیم نظامی به‌ایالات متحده‌روی‌چه چیز حساب‌می کند؟ **عربستان سعودی** که در گـذشته سهم عمدهٔ هزینه‌های نظامی مصر را بعهده داشت ، بدون‌ابـهام اعلام کرده است که دیگر قصد ندارد به تامین مالی رژیم‌سادات بپردازد.

سیاست «درهای باز» بشدت روی اقتصاد ملی و زحمتکشان مصر فشار وارد می‌آورد کـافی است یادآور شویم که وام‌خارجی مصر به ۱۲ میلیارد دلار بالغ می‌گردد. کسری موازنهٔ بازرگانی این کشور که در ۱۹۷۱ ـ ۵۷ میلیون لیرهٔ مصری بود در۱۹۷۸ به ۱۹۵۳ میلیون لیره افزایش یافته‌است . آ. **لوفتی** وزیردارایی جمهوری متحدهٔ عربی اعلام‌نمود که کسری **بودجـهٔ دولـت در** سال جاری بالغ بر ۲۳۰۰ میلیون لیرهٔ مصری است . بخش‌عمومی عملا به صفر رسیده است. قبلا این بخش ۲۳۵ بنگاه و موسسه را در برمی‌گرفت . اما اکنـون تنها دارای ۷ مؤسسه است . در حقیقت انحصار تجارت خـارجی بمنظور جلب رضایت کارفرمایان مصری و خارجی‌از بین رفته‌است. در ایجاد بانك‌ها و شرکت‌های سهامی بامشارکت سرمایهٔ‌خارجی کوشش‌زیادی‌بعمل می‌آید .امروز **در برابر ۷ بانك مصری ۱۵ بانك** خارجی وجود دارد.

کشاورزی به ویرانی گراییده است . تنها ۸ درصد سرمایه‌گذاری‌ها به‌نیازهای‌شان‌اختصاص دارد. بیشترتعاونی‌هاکه‌در اواسط سالهای ۶۰ بوجود آمده از بین رفته‌اند. بخش‌خصوصی‌درروستاها تسلط یافته است . بـه عقیدهٔ کارشناسان این عوامل بـاعث شده‌اند که کشاورزی قـابلیت خود را درتامین محصولات غذایی مردم ازدست‌بدهد. **بنابه پیش‌بینی** کارشناسان مصر در سال جاری به خرید ۵ میلیون تن غله نیاز دارد . بدین ترتیب این کشوربه یکی از بزرگترین وارد کنندگان گندم در جهان بدل شده است. روزنامهٔ فرانسوی **دومن آفریك** می‌نویسد : روستای امروز مصر به افلاس و بدبختی روستای این کشور در هزاران سال پیش دچار شده است . پژوهشی که‌توسط سازمان بین‌المللی کار انـجام گرفت نشان می‌دهد که ۴۵ در صد دهقانان مصر زمین ندارند وتقریبا بهمین‌تعداد درشرایط‌فقرو فلاکت‌فاحش بسرمی‌برند. بعکس، تقریبا ۵ درصد مالکان ارضی ۴۳ درصد مساحت قابل کشت، سه چهارم همه‌تراکتورها (مجموعا ۳۰۰۰۰ تراکتور در مصر وجود دارد) و بیش از نیمی از وسایل مدرن‌آبیاری‌را در اختیار دارند .

بحران مسکن بـه اعتراف مقامات دولتی و مطبوعات حادترین مساله اجتماعی است . بنا بـه اطلاعات رسمی بیش از یك میلیون خانواده در شهرها به یك سرپناه نیاز فوری‌دارند. ۳۰۰۰۰۰خانواده در خانه‌های کهنه و فرسوده که از هر نوع وسایل راحتی بی‌بهره است . بسر می‌برند . بحران مسکن مخصوصا در قاهره‌حادتر از شهرهای دیگر است . بسبب **هجوم روستاییان جمعیت قاهره** ماهیانه ۱۳۰۰۰نفرافزایش‌می‌یابد. به نوشتهٔ مجلهٔ **الاهرام‌الاقتصادی** ۶۰ درصد خانه‌هـای ساکنـان پایتخت مصر در معرض ویرانی قرار دارند . هر ۲۴ ساعت ۲ تا ۴ خانه در قاهره فرو می‌ریزد.

قیمت ساختمان و اجاره‌بهای مسکن درسالهای اخیرسیرصعودی داشته است . قیمـت مصالـح ساختمانی ۴ بار و قیمت زمین برای مسکن ۱۰ بار افزایش یافته است . اگر اجاره بهای ماهیانه یك آپارتمان با اثاثیه‌در قاهره یا در **اسکندریه** ۱۰۰ لیره بود ، امروز بیش از ۱۰۰۰ لیره است.

این امرسبب شد که سرمایهٔ خصوصی بطور اساسی متوجـه ساختمان هتل‌هـای خصوصی و آپارتمان‌های لوکس شود کـه قیمـت‌شان بیـن ۶۰۰۰۰ تـا ۱۰۰۰۰۰ لیره است (درحالیکه نیمی از شهروندان مصر ماهیانه بیش از ۲۵ لیره دریافت نمی‌دارند و فقط ۱۵ درصد ۱۰۰لیره و یا بیشتر دریافت می‌دارند) . خریداران خانه‌های گرانقیمت‌در جای نخست مالـکان ارضی ، عمده فروشان ، سفته بازان و خلاصه‌آنهایی‌هستند که میلیون‌ها انسان به تعبیر روزنامهٔ **الاخبار** در نزد آنها پشیزی ارزش‌ندارند. در قبال ۵۰۰۰۰۰ آپارتمان که بعلت اجاره بهای گران‌خالی‌اند، صدها هزار مردم آواره روستاها که به قاهره هجوم آورده‌اند ، ناگزیرند در «خانه»های حلبی و مقوایی در کثافت و آلودگی‌دست و پا بزنند.

البته مساله مسکن تنهایك مساله از مسایل بی‌شماری است که در برابر **میلیون‌ها** مردم‌مصر مطرح است . قیمت محصولات غذایی و مواد مورد مصرف‌جاری بی‌وقفه افزایش می‌یابد . تنهادر فاصلهٔ ژانویه ۱۹۷۸ و مـارس ۱۹۷۹ قیمت کالاهای ضروری اولیه ۵۶ در صد افزایش یافت. **یك خانوادهٔزحمتکش برای خرید** پوشاك بسیار ضروری ناچاراست بکلی از همه‌چیز صرفنظر کند . مزد ماهیانه یك **کارگر متخصص ۱۴ تا ۱۶ لیره است . از این‌رو خرید یکدست لباس مردانه که ۸۰ تا ۱۲۰ لیره ارزش دارد .** برای زحمتکشان مصر خواب و خیالی بیش نیست .

بیکاران که تعدادشان هرسال افزایش‌می‌یابد در شرایط‌دشوار **ویژه‌ای قرار دارند.** امروز از ۱۲ **میلیون جمعیت فعال تنها ۹٫۷ میلیون نفر کار دایمی دارند . لوموند دیپلماتیك یادآور می‌شود که این اوضاع و احوال نتیجهٔ** مستقیم سیاست‌زیانبار «درهای‌باز» **است که موجب نابودی شاخه‌های سنتی صنعت مصر شده است .**

جالب اینجاست کـه باوجـود دعوت‌های مکرر سادات سرمایه‌**گذاران باختر هیچ شتابی دربکار** انداختن پولشان در اقتصاد مصر بخرج نمی‌دهند. باوجـود ایـن اگر آنها گام به دروازه‌های‌بزرك باز اقتصاد مصر می‌گـذارند ، بخاطر «سالم سازی» آن نیست، بلکه برای‌بیرون کشیدن‌سودهای افسانه‌ای در ایجاد مـؤسسات تفریحی و هتل‌ها و سوداگری در ارزها و زمین‌های مخصوص **ساختمان سازی است.**

اکنون سراسر اقتصاد مصر به واسطهٔ تورم شدید که نرخ سالیانهٔ آن امروز ۳۵ درصد یعنی ۱۰ بار بیش از سالهای ۶۰ است در تب **بحران** می‌سوزد.

عدهٔ بی‌شماری از مصریان‌که توانایی تحمل محرومیت‌های روز‌افزون را ندارند ، کشور را ترك می گویند و برای جستجوی کار راهی **کشورهای دیگر می‌شوند .** اکنون ۴ **میلیون**تکنیسین،پزشك، معلم ، کارگر و دهقان در خارج بسر می‌برند.

سیاست «دروازه‌های‌باز» مصر را در بن‌بست بی‌مفری قرارداده است . جمهوری عربی مصر به کشور «گربه‌های پروار» بـدل شده است (از این‌رو مصری‌ها میلیونرها را تازه‌بدوران‌رسیده‌ها می‌نامند). در این شرایط‌دعوت‌های عوام‌فریبانهٔ **سادات در زمینهٔ** «فداکاری‌و تقبل‌کار دشوار برای تامین رفاه» چیزی جز کـوشش تازه برای تحمیل بار سنگیـن سیاست‌خیانت‌آمیزش به **توده‌های** وسیع مردم نیست.

موزامبیك...

بقیه ازصفحه ۱

اقدامات اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی مهمی انجام گرفت.

جمهوری نوبنیاد بسرعـت دستگاه دولتی کهنه را از میان برداشت ، کنترل خود را برمالیه و تجارت خارجی برقرار کرد، مستغلات و برخی از بنگاه‌های صنعتی را ملی نمود ، مـالکیت خصوصی برزمین را ملغی‌ساخت، جنبش تعاونی را در کشور پدید آورد و به اصلاحات رادیکالی در زمینه‌های آموزش و پرورش، بهداشت عمومی و قانون دست زد ، بویژه باید به کوشش‌هایی اشاره کنیم که برای کشاندن توده‌های گسترده مردم به‌میدان فعالیت سیاسی و اجتماعـی از طریق ایجاد ارگان‌های حکومتی انتخابی و سازمانهای‌عمومـی‌انجام گرفت.

جبهه آزادی‌بخش موزامبیك (Frelimo) نیروی عمده‌انجام دگرگونی های انقلابی درکشور است . جبهه که در سال ۱۹۶۲ تاسیس شد ، در ابتدا سازمانی برای‌مبارزه جهت‌آزادساختن کشور از یوغ استعمارگران پرتغالـی بشمار میرفت ، اینك پس از استقلال به حـزب پیشاهنگـی تبدیل شده که نمایندگان از لحاظ سیاسی آگاه و فعال‌مردم زحمتکش و سایر اقشار مردم را در صفوف خود متحد می‌سازد.

روند تبدیل جبهه آزادی‌بخش موزامبیك به چنین حزبـی در سومین کنگره جبهه (فوریـه ۱۹۷۷)تکمیل‌شد . ساموراماشل، رئیس جمهور کشور و صدر جبهه ، در سخنرانی خـود در کنگره تاکید کرد که «نیـاز حیاتی برای ایجاد حزب را تکامل منطقی رویدادها القاء نمود».

در برنامه حزب که در آن **کنگره تصویب شده خاطرنشان** می‌شود که حزب پیشاهنك خلق موزامبیك است ، و از اتحاد داوطلبانه **کارگران** ، **دهقانان**، سربازان و روشنفکران مترقـی تشکیل می‌شود . کوشش حزب متوجه تحکیم اتحاد کارگران‌و دهقانان است که شالوده‌سیاسی

بقیه درصفحه ۳

تمرکز سرمایهٔ مالی

بقیه ازصفحه ۱

گروه مورگان که از بزرگترین گروههای مالی دنیای سرمایه‌داری‌است،در قلمرو ونفوذش دست‌کم‌شامل ۲۰ بانك تجاری غول‌پیکر شرکت‌های بیمه و بنگاههای پس‌انداز بادارایی کل به‌میزان۹۷ میلیارددلار (۳۰ میلیارد دلار در ۱۹۶۳) است. بانکهای مهم‌گروه مالی‌مورگان عبارتنداز، «گارانتی‌تی‌آر.» (با ۲۶میلیارد دلار دارایی) و «بانکرزتی‌آر»، (نیویورك) (با ۲۰/۴میلیارد) که به‌تمامی به مورگان‌ها تعلق‌دارند، و شرکت های بیمهٔ «پرودنشل‌اینس» (با ۳۵/۸ میلیارد) و «ان.وای.لایف اینس» (با۱۳/۰میلیارد) که به ترتیب $\frac{2}{3}$ و $\frac{1}{3}$ دارایی‌های آنها به‌گروه تعلق‌دارد. به‌علاوه، گروه«مورگان» فعالیت تعداد زیادی از کورپوراسیون‌ها در صنایع نفت، فلزگدازی، اتومبیل، الکتروتکنیك، شیمی، انرژی و غیره را درایالات متحده ودیگر کشورهای سرمایه‌داری زیر نظارت دارد. در پایان ۱۹۷۴، جمع کل دارایی‌های شرکت‌های صنعتی، حمل‌ونقل وغیره که در قلمرو ونفوذ گروه‌مورگان بودند، تقریباً بالغ‌بر۱۵۸ میلیارد دلار (درقبال ۴۰ میلیارد دلار در ۱۹۶۳) بود.

دارایی‌های بانك‌ها،شرکت های‌بیمه وپس‌انداز دومین گروه مالی جهان یعنی «رکفلر»ها در پایان۱۹۷۴ بیش‌از ۹۶ میلیارد دلاربود. مهمترین‌مؤسسه‌های‌این گروه‌عبارتنداز، «چیس‌مانهاتان بانك» (با۴۲/۵میلیارد دلار که به‌تمامی متعلق به‌گروه است)، «... کمیکال‌بانك ان.وای.تی آر». (با۲۲/۲ میلیارد و $\frac{2}{3}$ مشارکت)، شرکت‌های بیمه«متروپولیتن لایف‌اینس» (با ۳۲/۷ میلیارد، $\frac{2}{3}$ مشارکت) و «اکی‌تایبل‌لایف اشورنس» (با۱۷/۶میلیارد، $\frac{1}{3}$ مشارکت). گروه «رکفلر» بخش‌مهمی ازصنایع نفت جهان سرمایه‌داری رازیر نظارت دارد. ۷۵ درصددارایی‌های‌غول‌نفتی‌ای چون «اکسون»، ۴۰ درصد دارایی‌های «موبیل‌اویل»، ۲۵ درصد دارایی‌های «استاندارد اویل‌اف کالیفرنیا» و«استاندارد اویل‌اف‌ایندیانا» در اختیار گروه‌مالی رکفلرهاست،این‌گروه در صنعت شیمی، هوانوردی، موشك‌سازی، رادیو الکترونیك، کائوچو انرژی مواضع محکمی دارد. مجموع دارایی‌های شرکت‌های صنعتی، حمل و نقل وانرژی‌که درقلمرو نفوذگروه رکفلرقراردارند، تقریباً بالغ‌بر ۶۷میلیارد دلاراست.

یکی‌ازمشخصه‌های ویژهٔ مرحلهٔ کنونی رقابت‌کاهش سهم گروههای مالی نیویورکی و افزایش نقش‌گروهای‌ایالتی‌چون «ملون»، «دوپولون»، گروههای «کالیفرنیا»و«دیترویت» است. سه گروه کالیفرنیائی، «بانك‌اف آمریکا»، کروکر-«سیتی‌زنس- ناشنال بانك»(سانفرانسیسکو) و «ولزفارگوبانك»(سانفرانسیسکو)، «سکیوریتی‌پاسیفیك‌ناشنال‌بانك» (لوس‌آنجلس)دارایی‌های‌بانکها وشرکت‌های صنعتی‌ای را زیر نظارت دارندکه از ۱۷۲میلیارد دلارتجاوز میکنند.

در«ژاپن»،شش‌گروه بزرگ مالی، «دایشی-کانژین» ، «میتسوبی‌شی»،«سانوا»، «فوجی» «میتسویی» و«سومی‌تومی»تقریباً ۲۴درصد سرمایهٔ بانکی وصنعتی کشوررا متمرکز ساخته‌اند. این گروهها ازحیث‌میزان‌دارایی‌های بانکی‌تقریباً با بزرگترین گروه‌های مالی‌آمریکا قابل‌مقایسه‌اند. چنانکه، طبق‌آمارمجله‌آمریکایی «فورچون»، درپایان سال۱۹۷۴، دارایی‌های ۱۵ بانك بسیار بزرك تجاری ایالات متحده زیرنفوذ ۶ گروه مالی بالغ بر۳۷۵میلیارد دلار و دارایی‌های ۱۵ بانك ژاپنی‌زیر نظارت ۶گروه، ۳۴۸ میلیارددلاربود. پس‌ازجنگ، قلمرو فعالیت بزرگترین گروههای‌مالی انحصاری ژاپن‌به طرزچشم‌گیری وسعت یافت . محدودیت آشکار فعالیت‌این گروههادرپیش‌ازجنگ («میتسوبی‌شی»درصنایع سنگین، «میتسوبی» درصنایع سبك)خاتمه یافته‌است. درحال حاضر، ۵۰ تا ۷۰درصد سرمایه‌که به نسبت سهام به وسیلهٔ این‌گروهها نظارت می‌شود،دررشته‌های‌بسیارگوناگون ماشین‌سازی، فلزگذاری، الکترونیك،شیمی‌وانرژی‌سرمایه گذاری شده‌است.

گروههای جدید مالی‌جهان سرمایه‌داری ازچارچوب ملی‌در- می‌گذرند وروابط خود را با انحصارات بین‌المللی صنعتی و بانکی‌تحکیم می‌نمایند ودرعین حال‌گروههای نیرومند مالی بین‌المللی‌چون«اوریون»، «یوروپن» «بانکزانترناشنال»وغیره رابوجود می‌آورند.

در شرایط سرمایه‌داری انحصارطلب دولتی، این‌گروهها نه‌تنها درادغام سرمایهٔ خصوصی‌و تشکیل گروههای نیرومند مالی انحصاری بلکه‌درپیوند نیروهای سرمایه مالی و دولتی شرکت می‌جویند. اولیکارشی مالی به‌طور وسیع درارگانیسم‌های قانون- گذاری و اجرایی دولت‌های باختری، تا عالی‌ترین مقامات اداری نفوذکرده است. دولت‌بار سنگین قلمروهای اقتصادی کم منفعت برای سرمایهٔ خصوصی (زیرساخت) وسازماندهی صنایع جدید راکه مستلزم‌سرمایه- گذاری‌های زیاد است وبلافاصله سودهای‌کلانی را نوید نمی‌دهد، بردوش دارد. ازاین‌رو، درآغاز سال‌های هفتاد سهم دولت در سرمایه‌گذاری‌های (به‌درصد) به قرارزیر‌بوده است، درایالات متحده ۲۰ تا ۲۱ درصد،درژاپن وفرانسه ۲۵ تا ۳۵ درصد، در بریتانیای‌کبیر ۳۶ تا ۴۲درصد ودر جمهوری فدرال آلمان ۱۶ تا ۱۸ درصد.

دولت در قلمروهای مختلف اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری نقش مهمی ایفاء می‌کند. از این‌رو، دولت قسمت مهمی از محصولات شناخته شده را (که مثلا در ایالات متحده برحسب بخش‌ها ۲۱ تا ۸۷ درصد است) خریداری می‌کند، درحل مسایل انرژی (فرانسه، ایالات متحده‌و بریتانیای‌کبیر) شرکت‌می‌جوید، به ایجاد صنایع پیچیدهٔ نیرومند («ایری»،«انی»،«انل»درایتالیا) دست می‌یازد وبخش مهمی از سرمایهٔ بانکی (اتریش، فرانسه، ایتالیا، جمهوری فدرال آلمان) را دردست می‌گیرد. در قلمرو اعتبارا-مالی، سهم‌دولت درکل دارایی‌ها (به‌درصد) ازاین قرار است،درایتالیا ۷۵،درفرانسه ۶۰، درجمهوری فدرال آلمان ۵۴، درایالات متحده ۱۴/۷.

دولت‌های باختری‌با‌کمك مالی به فعالیت سرمایهٔ خصوصی ویاری‌دادن به آنها درمواقع بحران‌ها و سرمایه‌گذاری مبالغ قابل‌ملاحظه‌در اقتصادو توسعه‌دادن بخش دولتی، روند اجتماعی‌شدن تولید راتحکیم می‌نماید. این امرتضاد بین خصوصیت اجتماعی تولید و شکل خصوصی نظام سرمایه‌داری‌رادر به‌خوداختصاص- دادن نتایج‌کارشدت می‌دهد و وناگزیربه درگیری‌های جدید اجتماعی‌منجرمی‌گردد وباعث تضعیف این شکل‌بندی اجتماعی می‌شود.

موزامبیك

بقیه ازصفحه ۲

جامعه نوین را تشکیل می‌دهند، جامعه‌ای که در آن نقش‌رهبری بعهده طبقه کارگر است.

چنانکه در کنگره سوم‌جبهه خاطر نشان شد ، هدف‌های‌عمده حزب عبارتند از ادامه تحولات انقلابی - دموکراتیك در کشور، امحاء استثمار انسان از انسان و ایجاد شرایط برای بنانهادن شالوده‌های سیاسی ، مادی و ایدئولوژیك استقرار سوسیالیسم در موزامبیك ، در برنامه آمده است : «مشی عمومی حزب ، براساس اصول سوسیالیسم‌علمی خواهد بود.»

از زمان کنگره تا بحال ، کار قابل توجهی برای تحکیم پرستیژ حزب در استانهای کشور و ایجاد یك سیستم گستردهٔ سازمان های حزبی انجام گرفته است . این اقدامات در شرایط فوق‌العاده دشواری‌بوقوع پیوسته‌اند ، موانع عمده برسر راه تحولات مترقیانه عبارتند از : مناسبات عقب مانده اجتماعی - اقتصادی و سیاسی و بی‌تفاوتی سیاسی بخشهای بزرگی ازمردم زحمتکش . همچنین باید به کمبود کادر های با تجربه‌اشاره کنیم . بعلاوه در دوره تحولات سیاسی و اجتماعی - اقتصادی ، مرتجعین داخلی و خارجی بر شدت فعالیت‌های خود افزودند.

در طی ایندوره علاوه بر پیشرفت سازمان‌های حزبی ، کوششهای قابل توجهی برای شکل دادن ارگان‌های جدید قدرت دولت انجام گرفت . در این رابطه ، انتخابات مجالس ملی در سال ۱۹۷۷ اهمیت‌سیاسی فوق‌العاده‌ای داشت . اهمیت‌از اینرو بود که این مجالس بنظر رهبری «جبهه آزادی بخش موزامبیك» نوعی عامل واسط‌میان ارگان‌های عالی‌تر و توده‌ها بشمار می‌روند . مجالس ملی با وظایف گسترده و فوق‌العاده پر اهمیتی‌روبروبودند ، بویژه‌تحکیم وحدت ملی کشور ، کار برای پیشرفت اجتماعی و بهبود مداوم شرایط زندگی مردم و اعمال نظارت بر روند بنیاد نهادن اقتصاد ملی.

در پایان ۱۹۷۷ ، انتخابات ارگان‌های حکومت خلق درتمام سطوح انجام گرفتند . در آغاز دسامبر ، نمایندگان مجالس ده استان کشور مجلس خلق‌جمهوری را بوجود آوردند ، که مشتمل‌بر ۲۲۶ نماینده از رهبران حزبی و دولتی ، مبارزین قدیمی ضد استعمار ، اعضاء تعاونی‌ها ، کارگران صنعتی و روشفکران انقلابی بود.

رهبران جمهوری نوبنیاد از نخستین روزهای استقلال سیاسی با وظایف پیچیده‌ای چون ازمیان بردن بقایای استعمار ، دستیابی به استقلال اقتصادی از طریق تجدید سازمان رادیکال اقتصاد و تجدید سازمان تدریجی‌اقتصاد کشور روبرو بودند.

جمهوری خلق موزامبیك نیز مانند بسیاری از دیگر کشورهای آفریقایی اقتصاد فوق‌العاده عقب مانده‌ای را از دوران استعماربه ارث برده است . وجوه مشخصه اقتصاد کشور عبارتند از : سطح نازل نیروهای مولد ، سمت‌گیری تك محصولی کشاورزی و تسلط اشکال غیر کالایی‌تولید اقتصادی.

در حال حاضر ، کنترل دولتی بزرگترین بنگاه‌های‌صنعتی‌کشور را در هفت شاخه اصلی تولیددر برمی‌گیرد : صنایع نیرو ، صنایع آهن و فولاد و فلزریزی، ذغال سنگ ، پالایش نفت ،عمل آوردن تولید کشاورزی وارتباطات

تجدید سازمان نظام بانکی و اعتباری کشور موضع بخش عمومی را بنحو قابل توجهی توسعه داد و تحکیم بخشید . تمام شرکتهای بیمه وبانك‌های خصوصی ملی شدند (باستثنای Standard totta de Mocambigue Commercial bank)

درژوئن۱۹۷۶ ، دولت‌موزامبیك فرمانی‌مبنی‌بر ملی کردن تجارت خارجی صادر کرد . کنترل تمام مسایل مربوط به واردات - صادرات به دست دولت افتاد که از طریق شرکت تجارت ملی‌عمل می کند ، فروشگاههای خلقی که مجموعه خرده فروشی کشور را بعهده دارند ، در حوزه تجارت داخلی پدید آمده است.

مشخص کردن آینده‌روستا- های‌موزامبیك مساله‌ای فوق‌العاده بغرنج و ضروری است . در موزامبیك مستعمره ، اروپائیان و انحصارات بین‌المللی بیشتر از ۳ر۲ میلیون هکتار ، یا نیمی از کل اراضی کشت را در اختیار داشتند . باید به‌این‌نکته نیز توجه داشته باشیم که‌علیرغم بکارگیری روشهای اگروتکنیکی (Agrotecnnical) و کوددهی تولیدات روستایی در آفریقاهنوز جنبه معیشتی دارد.

قانون اساسی جمهوری‌خلق موزامبیك تمام‌اراضی رادرمالکیت دولت اعلام کرد . دگرگونی‌های ارضی بلافاصله پس از استقلال شروع شدند . قطعات زمین به مزارع نیم هکتاری در نواحی‌دائر و یك هکتاری در نواحی بائر تقسیم گشتند . در تمام ایالات مجتمع‌هایی برای کار مشترك بر روی زمین تاسیس شدند ،فعالیت برای سازمان دادن دهقانان در تعاونی‌ها آغاز گشت ، ایجاد دهکده‌های جمعی شروع شد و مزارع دولتی بزرك در پلانتاژهایی (کشتگاههایی) که از استعمارگران گرفته شده بود، بوجود آمد.

بلایای ناشی از استعمار چون بیکاری‌عمومی ، قحطی ، بیسوادی کامل و فقدان خدمات بهداشتی باید در کوتاهترین مدت ممکن از میان برداشته شوند.

در این زمینه‌ها نیز اقدامات زیادی انجام گرفته است .مراکز آموزشی متعددی برای آموزش‌و پرورش ده‌ها هزار کودك‌بوجود آمده است . شمار افرادی که اکنون به تحصیل می‌پردازند نسبت به‌گذشته سه‌برابر شده و شبکه بزرگی از مدارس پلی‌تکنیك و دوره‌های آموزش حرفه‌ای دایر است.

پیشرفت‌جمهوری‌خلق‌موزامبیك، تحکیم استقلال سیاسی و قوام استقلال اقتصادی ان ، البته ، روندهای بغرنج و طولانی‌هستند که طی آن خلق بر مشکلات بزرگی غلبه خواهد کرد .

ترك دستجمعی متخصصان پرتغالی که استخوانبندی صنعت، حمل و نقل وخدمات راتشکیل می‌دادند به کاهش شدیدتولیدات صنعتی و کشاورزی ، خالی‌شدن پلانتاژهاو بنگاه‌ها انجامید، نظام تجارت داخلی و خارجی را مختل ساخت ، و بیکاری را افزایش داد . اروپائیان «متمدن» زمانی که کشور راترك می کردندبه‌سابوتاژ (خرابکاری)، کشتن دام‌ها ، ویران کردن بنگاه‌های صنعتی و سیستم های آبیاری ، ربودن و یا شکستن‌و خراب کردن واحدها و تجهیزات صنعتی دست زدند . نتایج ناشی از این اقدامات خرابکارانه‌هنوز بتمامی مرتفع نشده است.

وضع تولید مادی ، که‌خود دستخوش اشکال‌است، بوسیله بلایای طبیعی که در نواحی جنوبی موزامبیك در چند سال اخیر تکرار شده ، دشوارتر می‌شود . سیل فوریه ۱۹۷۷ در حوزه لیمپوپو Limpopo به‌تنهایی ۱۰۰۰ میلیون اسکودو ضرر وارد آورد (بیشتر از ۳۰ میلیون دلار).

گروه‌های‌اپوزیسیون و عناصر دشمن در کشور از مشکلات اقتصادی جهت منافع خود بهره- برداری‌می کنند . آنها دراقدامات مترقیانه حکومت‌خرابکاری کرده، حتی به اعمال جنایتکارانه‌متوسل می‌شوند . مرتجعین داخلی که دولت‌های نژادپرست همسایه از آنها حمایت می‌کنند هنوز امیدوارند رژیم موزامبیك را سرنگون کرده و حکومت دست نشانده خود را بقدرت برسانند. مرز موزامبیك - رودزیا یك خط آتش است ، این ناحیه ضمیمه دائمی مفسده جویی‌های مسلحانه نژادپرستان و حملات وحشیانه به شهرها وروستاهای موزامبیك‌است . جنگ‌غیررسمی که رژیم سالیسبوری علیه دولت جوان موزامبیك براه انداخته لطمات بزرگی به اقتصاد این کشور وارد میاورد . تخمین زده می‌شود که نیروهای مسلح‌رودزیا و گروه‌های داخلی که رودزیا از آنها پشتیبانی می کند نزدیك به ۱۰۰ میلیون دلار به کشور ضرر زده‌اند.

مرتجعن داخلی و خارجی سعی دارند از ستیزهای میان قبایل بنفع خود استفاده کرده وقبایل را علیه یکدیگر به‌جنگ بکشانند . مرتجعین‌ساکن‌مالاوی، سوازی‌لند و جمهوری آفریقای جنوبی از هیچ کوششی برای برانگیختن احساسات ضد دولتی در میان قبایل ساکن در نواحی هم‌مرز با این کشورها خودداری نمی‌کنند ، از عناصر ناراضی پشتیبانی مالی بعمل می‌آورند و احساس نارضایتی از حکومت موزامبیك را ترویج می‌کنند . اگرچه‌درموزامبیك‌مساله مناسبات میان قبایل به حدتی نیست که در برخی از دیگر کشورهای آفریقایی وجود دارد ، مبارزه با نظام قبیله‌ای و جهت قوام اجتماعی و وحدت ملی یك جزء جدایی ناپذیر دگرگونی‌های دموکراتیك است . شعار «ما در قبایل می‌میریم تا در ملت‌متولد شویم» که ادواردو موندلان بنیانگذار فرلیمو بیان کرد ، در این رابطه اهمیت خاصی می‌یابد.

رهبران حزبی و دولتی جمهوری خلق موزامبیك ، به سبب شرایط اقتصادی بغرنج ، برنامه درازمدتی را برای احیاء اقتصادی طرح‌ریزی کرده‌اند.

کنگره فرلیمو خطوط‌عمده پیشرفت‌اجتماعی‌و اقتصادی کشور را تصویب نمود ، که تکامل اقتصادی کشور را براساس برنامه‌ریزی و در جهت برآوردن نیازهای حیاتی خلق ، بمثـبه وظیفه عمده مشی اقتصادی تلقی کرد . بنای دموکراسی خلق نخستین مرحله در این راه‌است، که متضمن اجتماعی کردن‌وسایل تولید ، تکامل اشکال دولتی و تعاونی مالکیت و تجدید سازمان رادیکال اقتصاد که نهایتا به بنای شالوده مادی سوسیالیسم بیانجامد ، است.

تحقق‌توام با کارآیی وظایف اقتصادی متضمن دستگاه‌های برنامه‌ریزی و مدیریت می‌باشد، که در این رابطه موزامبیك از تجربیات پیشرفته کشورهای سوسیالیستی بهره می‌گیرد.

وظایف‌دموکراتیك و اجتماعی- اقتصادی رشد که موزامبیك با آنها روبرو است بدون شك وظایف بغرنجی هستند که به کوشش قابل ملاحظه‌ای نیاز دارند . انجام آنها نه تنها به ثبات سیاسی درون کشور که همچنین به شرایط مساعد خارجی از جمله صلح و امنیت درمرزها نیاز دارد.

اصول‌سیاست‌خارجی‌موزامبیك، چنانکه در کنگره دوم فرلیمو، زمانیکه مبارزه برای آزادی در اوج خود بود ، اعلام شده ، عبارتست از تمایل به زندگی صلح‌آمیز ، تعقیب خط مشی همبستگی و همکاری با تمام خلقها ، حکومت‌ها و سازمانهایی که با امپریالیسم و استعمار مبارزه می کنند . این برنامه سیاست خارجی در اولین قانون اساسی جمهوری خلق‌موزامبیك تثبیت شد ، بنا به ماده ۲۳قانون اساسی ، جمهوری باتمام‌دولت‌ها براساس‌اصول احترام به‌حاکمیت یکدیگر ، وحدت سرزمین ، برابری ، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و نفع متقابل روابط دوستانه‌و مبتنی برهمکاری برقرار می‌سازد.

همکاری گسترده و همه جانبه با کشورهای سوسیالیستی براساس نفع متقابل یکی از جوانب مهم آن سیاست خارجی است که رهبری موزامبیك‌دنبال می کند.

موزامبیك شرکت فعالی در جنبش غیر متعهدها دارد ، وآنرا عامل مهمی‌درمبارزه ضدامپریالیستی برای صلح و امنیت می‌انگارد. ساموراً ماشل در این رابطه می‌گوید : «امپریالیسم بار دیگر می کوشد، که به خلقها تئوری خود را مبنی بر اینکه غیرمتعهد ها باید مواضع خنثی‌داشته‌باشند تحمیل کند . عملا این جنبش اکنون خصلت ضد امپریالیستی بارزی دارد و متحد طبیعی کشور- های سوسیالیستی است.»

راهی را که‌خلق موزامبیك برگزیده بازگشت ناپذیر است. ساموراً ماشل در اول مه ۱۹۷۹ دریك‌میتینگ توده‌ای درماپوتو گفت موزامبیك با اطمینان چشم به آینده دوخته و بسوی ترقی، صلح و سوسیالیسم گام برمی- دارد .

ع . امینی‌نجفی

انتظار

به‌خاطرهٔ تابناك علـی امیـد

باید بخوابم. چشمانم‌راخوب می‌بندم. اتاقمان خیلی سرداست، اما نه‌جوری که خوابم نبرد. رختخواب من خوب گرم است. لرزش مطبوعی دارم. شبهائی که محسن نمی‌آید به‌من یك پتو بیشتر می‌رسد. حالااو باید سردش باشد. لباسش چندان گرم نیست. امروزیك کاپشن سربازی تنش بود. باکلاه آویزان دربس گردن. نمیدانم ازکجا گیر آورده بود. برای باران خوب است. ازسر شب باران ریز وسمجی میباردکه من اگر چشمانم راباز کنم می‌توانم ازپشت شیشه‌های دربببینم. آنجا شبها خیلی سرد میشود. سوز سرما دندانهارا قفل میکند. اسفالت خیس مثل آینه لیز است. بچه‌ها توی سنگر کیپ هم قوز می‌کنند. روی‌سنگر را باNایلون پوشانده‌اند. آن‌تو حتی میتوانند آتش روشن کنند و چایـی بگذارند .

شاید محسن خوابش گرفته باشد شایدهم حالا در حـال جنگیدن باشند. ازدورها صدای تیر می‌آید. حتم دارم از همان طرفهاست . این یك جنك حسابی است . آنقدر می‌کشی تا کشته بشوی. بچه‌های مانباید تیرهاشان راهدر بدهند. حساب هر گلوله را باید نگه‌داشت. بچه‌های مادیشب تك‌وتوك مسلسل‌گیر آورده‌اند. همافرهاهم که بااسلحه‌هاشان آمده‌اند. محسن تفنگ دارد. تیراندازیش هم خوب است. بالاخره سربازی به‌یك دردشان خورد. یادگرفتند باافسرانشان بجنگند! محسن گفت‌که امشب بازهم تفنگ گیر می‌آورند. فرداصبح به من‌هم اسلحه می‌رسد. عجب مرافعه‌ای داشتیم بااین پسره‌ی ناخلف! وقتی گفتم اولیش مال من‌است، گفت: توجان نداری. خنده‌دار است. مگر مـن می‌خواهم بجنگم؟ من فقط گلوله رادر می‌کنم. گلوله خـودش کلکشان‌رامی‌سازد. می‌دانم. پسر کم‌رویش‌نشدکه بگوید دست‌چپم ناکار است. امادست راستم که‌کار می‌کند. قندان تفنگ را می‌چسبانم به سینه‌ام. سنگینی دست چپم رامی‌اندازم روی تفنگ وتیررا درمی‌کنم. مثل رانندگی: سنگینی دست چپم را می‌اندازم روی فرمان. کلاج می‌گیرم. بادست راست دنده راعوض می‌کنم و دوباره فرمان رامی‌چسبم. خوب هم ازپسش برمی‌آیم. آنها فقط به ظاهرم نگاه می‌کنند ...

رئیس کارگزینی شرکت باترحم قلابی به صورتم خیره شد وگفت: «شما دیگه نمی‌تونید رانندگی کنید.» خوب‌که چی ؟! منظورش معلوم بود. امامثلا می‌خواست به‌من بفهماند که رویش نمیشود روراست بگـویـد که دیگـر به من احتیـاج ندارند . کـه دیگـر ول معطلـم . کـه بایـد بـروم و گـورم را گم‌کنم. مثلا حرمت پیریم رانگه می‌داشت! خوب می‌شناسمش. ازآن بی‌شرفهاست. بی‌سیرتها! باید حقم راازشان بگیرم. مگر به‌این‌مفتکی میشود بعداز بیست سال آزگار کسی رادورانداخت. الاغ راهم اینطوری رد نمی‌کنند. باید بازنشسته‌ام کنند. نمیتوانند؟ پس بازخریدم کنند. هنوزهم گمان نکنم دیرشده باشد. بالاخره حقم راازحلقومشان بیرون میکشم. مرانشاخته‌اند. محسن همیشه می‌گوید که این‌کار فقط ازسندیکا برمی‌آید...

« ـ ماکه سندیکا داریم.

ـ شماندارید. کارفرماها دارن. اون «بنگاه معاملاتی» که می‌گی، مال اوناس، نه‌مال شما. سندیکای فرمایشی فقط بـرای شیره مالیدن به‌سر کارگرای بیچاره‌س.

ـ اما نماینده‌ها ازخودمون هستن.

ـ خودتون‌که انتخابشون نکردین. مزدور رؤسا هستن. سندیکای واقعی را فقط خود کارگرا باید تشکیل‌بدن.»

ومن یاد اتحادیهٔ خودمان افتادم. واین مال زمان دوری بود. خیلی دور. امامحسن این راازکجا می‌دانست؟ اوکه «خولی» مارا نمی‌شناخت. مابه رئیس کارگزینی شرکتمان «خولی» می‌گفتیم که نمایندگان سندیکا بی‌اجازه‌اش آب نمی‌خوردند. چاق وخپله بود. پیشانی وکلهٔ طاسش یکی شده بود. عجب قیافهٔ شیکی! مدام روی صندلی چرمی بزرگش قل می‌خورد. گاهی‌هم آن پشت میز حسابی تاب‌بازی میکرد. سرش را دور اتاق چرخاند و روی زمین ایستاند. صاف ایستاده بودم جلویش. موقع بالاآمدن به نفس نفس افتاده بودم. اولش هنوز به‌یاد موی سفیدم نیفتاده بود! باهمان بداخلاقی وعنقی همیشگی پرسید:

ـ کاری داشتی ؟

ـ اسممو به تابلوی اعلانات زدین.

ـ اسمت ؟

ـ سید عبدالرسول جوینی .

همینطور ؛ سید عبدالرسول جوینی ! هیچوقت هیچ‌کجا اسم مرا به‌طور کامل نگفته‌اند. همیشه یکجور اسمم را تکه‌تکه میکنند وبه رخم می‌کشند. همه جا....

«مسجد سلیمان» یك کابوس کامل بود. موقع استخدام کارگزینی مرادراختیار ادارهٔ خدمات گذاشت. رئیس خدمـات ورقه‌ای به دستم داد وگفت که به‌قسمت تقسیم یخ بروم.

رئیس ماناسلامتی اهل محل بود. نره‌خر سیاه سوخته‌ای بود که همیشه لباسهایش ازسفیدی برق می‌زد. حرف زدن باواومکافات داشت. هرچند دیگر عادی شده بود وهمه به‌آن عادت کرده بودند. موقع حرف زدن هرچرندی که دم دستش‌بود به‌زبان می‌آورد: انگلیسی، عربی، هندی، ترکی... وتندتند دستش راتکان میداد. به‌من دستورداد: «باید رودچه‌باس(۱) بشینی. اول می‌روید سوی بلوك مهندسین، به هرشقه (۲) یك قالب یخ می‌دهی. بعد میروید سوی بلوك کارگرا. به هر کدام ربع قالب.» راه افتادم. ماشین حمل یخ‌راکه دیدم‌تازه‌فهمیدم که‌چرا باید رو«دچه‌باس» بنشینم. ماشین حمل یخ، کامیون اسقاط بی‌درو‌پیکری بود یادگار جنگ. در قسمت جلوبرای نشستن راننده یك صندلی چرمی کوچك گذاشته بودند. ودرپشت یك اتاقك تخته‌ای بزرك‌که درش از پشت باز می‌شد. کار کمرشکنی بود. باید پیش ازرسیدن قالبهارا ازهم جدا میکردم تابرای توزیع آماده باشند. اول به‌بلوك کارمندان می‌رفتیم. ده ردیف ساختمان مدرن شیری رنگ که پشت به‌شرجی ساخته شده بود. درپناه درختان سرسبز آنجا احساس میکردی کیلومترها ازجهنم شهر فرار کرده‌ای. درچوبی قطور یخدان راکه بازمیکردم، سرمای خوشایندی به‌تنم می‌ریخت. باتیشه قالبهای سنگین یخ را پائین می‌کشیدم. دست راستم رازیر یخ اهرم می‌کردم وبه روی شانهٔ چپ می‌سراندم. باید مواظب باشم‌که ازپشت سرنخورد. و راه می‌افتادم طرف خانه‌ها . ـ اثرهمان روزها نیست که حالا دست چپم ناکار شده؟ـ درهرخانه یکی. تاکی بیایند وبرش دارند. سوی محلهٔ کارگرنشین که می‌رفتیم، نصف بیشتر یخدان خالی بود. قالبهای باقی مانده پشکل غم‌انگیزی لاغرو بی‌شکل شده بود. آدم دلش بحال یخها می‌سوخت. ازسوراخهای ته‌یخدان آب‌سرد کثیفی به‌خیابان می‌ریخت. کم‌کم ازدور خانه‌های کارگری پیدا می‌شد. فرورفته درتودهٔ بی‌شکل دودوغبار. بناهای توسری خوردهٔ گلی و آجری توی هم می‌لولیدند. هرکدام به‌بغلی فشار می‌آورد تاکمی جای خودش بازتر شود. بچه‌ها باکون برهنه وپای پتی توی تپالهٔ گاو سرمی‌خوردند. زنهای سیه چرده بازنبیل‌های حصیری‌شان‌انتظار می‌کشیدند. به‌محض رسیدن ماشین رادوره می‌کردند. هرقالب راباتبر چهار قسمت میکردم. تقسیم شروع می‌شد. چه بسا زنبیل‌ها که خالی برمی‌گشت. جنجال کین‌آلود زنها کلافه‌کننده بود. دستهاشان رابازنبیل‌های خالی به‌طرفم دراز میکردند. آخرین‌خرده یخهارا جمع میکردم وبه زنبیلشان می‌ریختم. این تکه راهم بدهم کارم تمام است، اماتابه‌زنبیل برسد آب شده است. روی‌رکاب می‌ایستم. ماشین دورمی‌زند. روبرویم درمتن آسمان مشعلی‌نومیدانه زبانه می‌کشد. گرمای تقلایش رامن ازاینجا حس می‌کنم. شانهٔ چپم درد میکند، دیگر پشت سرم رانگاه نمی‌کنم. خشمم را فرو می‌خورم. یك بند فحش می‌دهند. آنها کمی یخشان راازچشم من می‌بینند. باید ازاینجا بروم. هرجاکه پیش آید. نگاهشان آدم را فراری میدهد. «آقا رسول» صدایم می‌کردند. کارمندان بهـم می‌گفتند «رسول آیسی»، یعنی رسول یخی! از این اسم خیلی بدم می‌آمد. کارمندان بیشترشان انگلیسی بودند واغلب مجرد . کارگران هرکدام هشت‌سر عیال. آنجایخ چه می‌چسبید. دهان آدم از گرما تاول می‌زد. اینجا خیلی سرد است. لحافم را بکشم بالاتر. باید مواظب سینه‌ام باشم. باید بخوابم. گذشته ها آدم را آسوده نمی‌گذارد....

نخلها کنار کامیون رژه می‌رفتند. مزهٔ گس «چمری»(۳) بـه دهانم بود. ازجادهٔ شنی بندر بوی تند بلند می‌شد. هواگیج کننده بود. هرچند راننده می‌گفت که بوی کلوچه می‌دهد. جاده سیاه بود وشیارهای عمیق داشت وازاطراف‌که بسوی نخلستان شیب برمی‌داشت، به‌رنك قهوه‌ای تیره درمی‌آمد. کامیون نزدیك چادر برزنتی بزرگی ترمز کرد. چادر چهارگوش محکمی‌که نشان دهندهٔ اقامتی طولانی بود. پایم راکه به‌زمین گذاشتم، پوتینم توی شن فرورفت. چادر ازجلو شکاف برداشت ومردگنده‌ای‌آمد بیرون. دشداشه وچفیه‌اش یکدست سفید بود. ازمباشران شرکت به‌نظر می‌رسید. دکمهٔ یقه‌اش زیرغبغب قایم شده بود. پشت سرش خداتا بشکه بود. با «چیف‌درایو» (٤) مشغول صحبت شد. سوی‌نگاهش ناپیدابود. عربی‌راتندوجویده‌حرف‌می‌زد جوری که‌من‌هیچ‌نمی‌فهمیدم. بعدباتحکم پرسید: «حاضر؟» ومنتظرجواب نماند. مارابا‌هوااهل‌داد. من هنوز نگاهش می‌کردم. سرم دادزد:

«اسرع عبود، اسرع». (٥) وبه‌درون چادر فرورفت. در«فاو»(٦) به‌من «عبود» می‌گفتند.

ازخودم بیزار می‌شوم. آخرمرا چه به فاو؟ جوانی بود وخامی. تجربه خیلی چیزها به‌آدم یاد می‌دهد. زمان بهترین معلم است. این راکی گفته است؟ ازخودم که نیست. چیزهای پیچیده‌ای هم هست‌که برای درکشان تجربه کافی نیست. باید ازدیگران یاد گرفت. من به‌کلاسهای اتحادیه می‌رفتم. سوادم راازهمانجا دارم .....

ـ «ظاهر قضیه خیلی ساده وبی‌اهمیت است. همهٔ شما برای شرکت کار می‌کنید. واین فرقی نمی‌کند که اینجا باشید یافاو، یاهرجهنم‌درهٔ دیگر. اما شرکت خوب می‌داند که‌ازهرکدامتان درکجا کاربکشد. هرجائی درنظراول فقط یك‌موقعیت شغلی‌تازه است. اماواقعش رابخواهید، این امر گاهی حالت کثافتکاری و بیشرمی پیدا می‌کند. اسم رایجش کار دزدی است. پارسال بعضی ازشمارا به‌فاو بردند. فقط دوماه . می‌دانید چرا؟ تاجای کارگران اعتصابی آنجارا پرکنید وکار شرکت لنگ نماند. اعتصـاب نفتگران عراقی درهم شکسته شد، وشما دلیل اصلی شکست‌آنها بودید.» ازلحن مسئول کمیته خوشم می‌آمد. آدم رك‌وقاطعی‌بود. اول به‌آدم برمی‌خورد، امابعد شیفته‌اش می‌شد. آدم را شیرفهم می‌کرد. «همبستگی یك اصل سیاسی درمبارزات حق‌طلبانه‌ی کارگران جهان است. فکرش رابکنید که یك روزبرای‌گرفتن حقتان دست ازکار بکشید. فکر می‌کنید آنها درمی‌مانند؟ کـور خوانده‌اید! ازفاو وبصره وعشار وهزارجای دیگر کارگر اجیـر می‌کنند وشما سنگ رویخ می‌شوید. کارگر همه‌جا کارگراست و کارفرما هم یکی بیشتر نیست. به‌این ارزانی گول نخورید.» بغضم گرفته بود. ازخشم می‌سوختم. تحقیر شده بودم. بازیچه‌ام کرده بودند. «دیگه ازاینجا جم نمی‌خورم. تاابد توآبادان می‌مانم.» بامن که دست می‌داد، گفت: «همه میدانندکه شما مقصرنیستید، آقای جوینی.» دراتحادیه به‌من «آقای جوینی» می‌گفتند ومن خوشم می‌آمد. ازشرم عرق کرده بودم. حالاچرا لرزم گرفته است؟ پس چرا نمی‌خوابم؟ محسن گفت‌که باید حسابی استراحت کنم. فردانوبت من است. چه التهابی دارم. نکند قلبم ازهیجان بترکد. هیجان برایم خوب نیست. نفسم خیلی تند می‌زند چه‌جوری سکته می‌کنند؟ امان ازپیری! پادردم عود کرده است. بیرون که می‌روم، زیرشلوارم گرم‌کن می‌پوشم. این جورابهای پشمی هم‌خیلی‌به‌دردم می‌خورد. دست کبری دردنکند. مریم هم یك جفت برای محسن بافته است. روزهابس‌که سگ‌دو می‌زنم، پاهایم کوفته می‌شوند. درمحل ماخانه‌ای نیست که من هرروز سرنزنم. باکاغذ ومداد در خانه‌ها می‌روم. تاحالا هرچه گرفته‌اند، حسابش رادارم. همه‌شان رامی‌شناسم. استحقاق هرکدامشان راخوب می‌دانم. نمی‌گذارم به‌یکی بیشتربرسد وبه دیگری ظلم بشود. همه ازمن راضی هستند ودعایم می‌کنند. بچه‌های محل «سید» صدایم می‌کنند. به‌قیافه‌ام می‌آید ازقیافهٔ تازه‌ام خوشم می‌آید. بعداز اخراج دیگر ریشم را نزدم. اهل محل خیال می‌کنند عزادارم. امانه، ما هنوز شهید نداده‌ایم. ریشم عجب سفید است. فکرش رانکرده بودم. مثـل درویش‌ها شده‌ام. مریم می‌گفت: «عمو، صورتت نورانی شده». نورانی! دخترك معصوم. آبستن است. شبها بسختی خوابش میبرد. شاید همین حالاهم بیدار باشد. ازکجا بدانم؟ شوهرش که نیست. خوشحالم کنارش باشم. دلم برایش می‌سوزد. هیکل نحیف و کم‌خونی دارد. صورتش لاغر ومهتابی است. وقتی برایم چایـی می‌آورد، ازدیدن استخوانهای دستش غصه‌ام می‌گیرد. مو هـای سیاهش راکه می‌بافد، خیلی بچه‌سال بنظر می‌آید. ومن بازهم بیشترغصه‌ام می‌گیرد. اوحالی‌بدتراز بقیه‌ندارد، امابارداری دراین روزهای پردلهره‌عذاب‌بزرگی‌است.دراین‌شش‌ماهی که‌ازعروسیشان گذشته، یك‌آب‌خوش‌ازگلویش‌پائین‌نرفته‌است. تاصدای‌تیرمی‌آید، گوشهایش تیز می‌شود. هرگلوله‌ای یك‌بار شوهرش رامی‌کشد. اوایل، گولش می‌زدم: «چیزی نیس بابا، هوائیه». اما حالاخودش صدای تیرهارا تشخیص می‌دهد. ازاین گذشته، این‌روزها دیگراز تیرهوائی خبری نیست. این محسن ماهم خیلی کله خراست. عین خودم. منهم گاهی وقتها به‌سرم می‌زند. سرعروسی پسرم چه الم‌شنگه‌ای راه انداختم. پیرها آخرکار خرفت میشوند، من که اینجورم. حساب زندگی باخته رامی‌خواهند ازبقیه پس بگیرند . البته من زیاد تقصیرکارهم نبودم. تازه بی‌کار شده بودم. محسن تازه به‌تعمیرکاری رفته بود. باید خوب به‌کارش می‌چسبید. ماکه کس دیگری رانداشتیم. من هیچ قصدنداشتم‌که بیکار بگردم. اگر اوضاع شلوغ نشده بود حتما دنبال کار می‌رفتم. منتها مطمئن‌بودم که دیگر نمی‌توانم خرج هردومان رادربیاورم. محسن هنوز درست وحسابی سرکار بندنشده بودکه هوایی شد. من فکر خودش را می‌کردم که آن‌جور پکر شدم. آن‌روز کبری برای جمع‌وجور خانه آمده بود اینجا. منتها این‌بار تنهای تنها. نه‌اکبرآقا ونه بچه‌ها. کبری دختر زبروزرنگی است. اما آنروز خیلی فس‌فس میکرد وبه‌کارها کش می‌داد. گمانم پی‌فرصت می‌گشت. یك‌ریز هم حرف می‌زد وپرت‌وپلا می‌بافت. سرشب وقتی داشت توی‌ایوان رختخواب محسن را پهن می‌کرد ، بی‌آنکه سرش‌رابردارد یا لحنش راعوض کند ، گفت: آقـاجون، دیگه باید به محسن سروسامون بدیم.

همه چیز دستگیرم شد: تو این هیروویر همین را کـم داشتیم. آبروریزیه.

دخترم گفت: وصلت کردن که این‌حروفارو نداره. داداش محسن دیگه ماشالا مردی‌شده .

گفتم : دختر ، ما هنوز از عزای مادرت بیرون نیامدیم. سرشکستگیه. شگون‌نداره.

گفت: تا سال نشه که عروسی نمی‌گیریم. امااز حالا باید دست به‌کار بشیم و بریم‌خواستگاری.

گفتم: یعنی خدارو خوش‌میادکه دختر مردمو بیاریم سیاه بخت کنیم؟

گفت: چه حرفها! خدابه‌دور! داداشم که چشم به سفرهٔ مردم ندوخته. زحمت‌می‌کشه نون درمیاره.

داد زدم: خیلی هنر کنه گلیم خودشو از آب‌بیرون بکشه. هنوز از زیرقرض موتورش درنیومده. دخترم‌سعی‌می‌کردآرامم‌کند: قوت بازو داره. رسم روزگار اینه که....

که کفرم درآمد: شاشیدم به‌این رسم و روزگار. چندتابچهٔ معصوم را عین قربونی بذار تو سفره‌ی لاشخورا.

بدجوری از کوره دررفته‌بودم. حرصم می‌گرفت. آخر این جوانها خیلی خام و ساده‌اند. همین‌معصومیت کار دستشان می‌دهد. من‌می‌دانم که سواد امروزی ندارم. اما خیلی چیزها را بهتر از جوانها می‌فهمم. زمانهٔ بی‌پدری‌است. قلب‌ندارد. بچه دیگر مایهٔ برکت نیست. مایهٔ نکبت‌است. بچه برای همه دردسر می‌آورد و بیشتر ازهمه برای خودش. بااین‌وجود، آن‌روی سکه را هم باید دید. بچه غنچهٔ‌زندگی‌است. به‌زندگی رونق می‌دهد. حالا دیگر دست‌خودم‌نیست. دلم‌برای بچهٔ محسن غنج می‌زند. قربانش‌بروم. چه کیفی دارد وقتی‌که زیرچشمی به‌شکم‌مریم نگاه می‌کنم. روز به‌روز بالاتر می‌آید. دخترك از من شرم می‌کند. دوباره تو خانه چادر سرش می‌کند. خیلی خون‌دل‌می‌خورد. بارداری که آسان نیست. مکافات است. در خانهٔ فقرا هم هزاربرابر می‌شود. دخترك صورتش‌را با سیلی‌سرخ نگه‌می‌دارد. تازگیها حالش‌کمی روبراه شده‌است. اما خیلی بی‌بنیه است. باید تقویتش کنیم. می‌دانم که زیاد فایده ندارد. بنیهٔ آدم را باید دربچگی‌تقویت کرد. بچه‌های ما هرچه در بزرگی‌سرشان‌می‌آید، از نداری زمان‌بچگی‌شان است. بچه با آدمهای بزرك فرق می‌کند. بدنش‌رشد دارد. بایداستخوان محکم کند. نباید گرسنگی‌بکشد. اما می‌کشد. بچه‌های ما می‌کشند. همین محسن. آنروزها هم همینطور ناآرام بود. گـردش روزگار را بنازم! کی‌باور می‌کند. مثل کودتا...

در آبادان شبها بوی باروت‌می‌پیچید. گرگها به جان محلـهٔ کارگرنشین می‌افتادند. شهر توی یاس و بی‌پناهی غرق مـی‌شد. سایه‌ها توی هم می‌رفتند و نجوای شومی سرمی‌دادند. ترس و درماندگی قلب‌را از جامی‌کند. دلهره‌ای خاموش از چشم به‌چشم، ازقلب به‌قلب گذرمی‌کرد. خوب! با تو کی کارداشت، مرد، که خودت‌را آواره کردی؟ زن‌آبستن را دنبال‌خودت به این‌خراب‌شده

بقیه درصفحه بعد

بقیه از صفحه قبل

کشاندی که‌چه؟! مرا نگاه‌کن که خیال می‌کردم کاره‌ای هستم. یعنی بودم؟ چقدر به‌اینجا برگردم و هربارخودم را گول بزنم؟عقلم به‌جائی نمی‌رسد، امامیدانم که نباید خودم‌را دست کم‌بگیرم. این درست‌است که سراغم نیامدند، اما اگر می‌آمدند از پسشان برمی‌آمدم. دراین‌شك‌ندارم. من‌رفیق نیمه‌راه‌نبودم. مردانه می‌ایستادم. آنها نمی‌دانستند چقدر «خطرناك» هستم. خودم که می‌دانستم. به خودم که رجوع کردم، به‌نیروی ایمانم، به‌وجدان باطنم، لرزم گرفت. از آنهمه قدرت ترسیدم. زدم به‌چاك. می‌توانستم همه‌شان را با دستهای خودم خفه کنم. و آنهانمی‌دانستند. این‌راز من بود. چه عذابی! ماندن دل سنك می‌خواست. خفاشها انتقام می گرفتند.شبها درمحلهٔ کارگران فقط بچه‌ها و احمقها می‌خوابیدند. چشمهای‌هشیار نگران کوچه بود.همگام‌با طنین‌پای‌مامورین، تش‌قلبها بالا می‌گرفت. نور چراغ‌قوه‌ای‌شمارهٔ‌خانه‌هارا می کاوید. و گچی‌دردستکش سیاه برروی در ضربدر قرمز رسم‌می‌کرد. ضرب چکمه‌ای قفل‌در را می‌شکست و نور وقیح نورافکن چشمان خواب‌آلود و هراسان بچه‌ها را می‌آزرد. باتوم دست و پهلو را کبود می کرد، و ته‌قنداق سر را می‌شکافت. لحظه‌ای بعد شکارهای خونین شب را درحصار سرنیزه‌ها به‌کامیونهای ارتشی می‌بردند. در زیر نعش سنگین‌شب، خون در رگهامی‌ایستاد. قلبهامی‌پژمرد. و کامیونها به‌درون‌سیاهی می‌غلطیدند. نومیدی جان‌میگرفت وبردلها چنك می‌انداخت.فعالین اتحادیه را به‌سیاهچالها می‌بردند. ناویان‌شورشی را در عرشه‌ها تیرباران می کردند. و درمیانه‌ی‌روز، مردم دردمند نگاهشان را از یکدیگر می‌دزدیدند تا مجبور نباشند بگویند چه دیده‌اند. و من دیده بودم. تمام این صحنه‌ها را می‌پائیدم. دیگر تاب‌ماندن‌نداشتم. کاربدی کردم؟ دیگر کسی‌راندیدم که‌به‌من‌بگوید کارم‌درست‌بوده‌یانه.

تهران شهر آوارگان است. آدم باید ازهمه‌جا درمانده باشد که بیاید تهران. اینجاخیلی دربدری کشیدیم. کار گیر نمی‌آمد. رفتیم شاه‌عبدالعظیم. نزدیك‌دوماه آنجا بودیم. یك زیلو داشتیم با دو پتو. توی ایوان‌یك‌مقبره منزل کردیم. غذا گیرمان نمی‌آمد، من هرجور بود خودم‌را سیر می کردم. اما زنم‌هرچه‌می‌خورد بالا می‌آورد. بعد ضعف می کرد و یك گوشه از حال‌می‌رفت. حاملگی‌اش هم که دیگر قوز بالاقوز شده‌بود. باید کار گیرمی‌آوردم تا بتوانم پول خوراك بدهم. اما از گرسنگی‌نا نداشتم که‌دنبال کار بگردم. شبهای چهارشنبه‌سفرهٔ‌نذری می‌آوردند. نان‌وپنیر سبزی. گاهی هم با گردو. یك‌بار پلو قیمه خوردیم. وقتی برگشتیم به‌خانه‌مان ـ همان ایوان مقبره ـ زنم‌باز بالاآورد. گمانم این‌بار زیادی‌خورده بود. شبهای جمعه من‌رفتم «ابن‌بابویه» وبرای زنم حسابی نان‌وحلوامی‌آوردم یك‌بار سر قبرجوانی‌غلغله بود. من‌به‌تماشاایستاده بودم. زنها توسرزنان شیون می کردند وخودشان‌را روی قبر می‌انداختند. خاك قبر تازه‌بود، اما سنك‌نداشت. من‌داشتم‌می‌رفتم که‌آن‌زن پیدایش شد. زن بلندقدی‌بود که‌چندمرد دورش‌راگرفته بودند. سرش را راست بالاگرفته‌بود. صورت‌درهم‌شکسته‌اش کمترین‌تکانی‌نداشت. آرام‌و باوقار به‌طرف‌قبرمی‌آمد. زنها برایش راه باز کردند. آمد، ایستاد بالای‌قبر. چادرش ازپشت‌پائین‌سرید. به‌شانه‌اش خورجین پارچه‌ای آویخته‌بود. ازتوی آن یك روسری سفید با گلهای‌درشت قرمز درآورد و به‌سرش‌بست. بعد از توی خورجین یك‌مشت نقل بیرون آورد وبه‌اطراف‌پاشید. و بازیك‌مشت‌دیگر. بالای سر همهٔ‌زنانی که گرداگرد قبرنشسته‌بودند،. و داد زد: «مردم، مژده! اشکاتونوپاك کنین. پسرم مردونه شهید شد.» و خورجین را تا نقل‌آخرروی قبر خالی‌کرد. صدایش چیزی‌را ته‌دل آدم می‌لرزاند. گریه‌ام گرفته بود. یکراست برگشتم پیش‌زنم. اگر برایش نقل نیاورده بودم باور نمی‌کرد.

ما هیچوقت به‌بازار نمی‌رفتیم. اگر زیاد می‌رفتیم، هوس‌دزدی یا گدایی به‌سرمان می‌زد. اطراف‌صحن پر از گدا بود. من از فکرش هم چندشم می‌شد. اما این‌را فهمیده‌بودم که همه‌چیز برای راندن آدم‌به‌طرف گدایی‌آماده است. کافی‌است در برابر وسوسهٔ شکم‌خودت را ببازی. وقتی‌گرسنگی ممتد باشد، آدم به‌آشغال‌خوری عادت می کند. من‌از حرم‌مشکل‌گشا جمع‌می کردم و برای‌زنم می‌آوردم. بیشتر روزها نان‌روغنی خیرات می کردند. یك‌بار خودم شمع خوردم. قورت‌دادنش خیلی‌سخت‌بود. هوای‌پائیز رو به‌سردی می‌رفت. به‌زنم خیلی‌سخت می گذشت. شکمش یك‌کم بالا آمده بود. هیچ چاره‌ای به‌عقلم نمی‌رسید. همهٔ راهها بسته بود مطمئن بودم که فقط یك‌راه هست. باید کارکرد. کار. کار. دیوانه‌وار خیابانها رامی گشتم. دم شرکتها و بازارچه‌ها پا سست می کردم. رمق به تنم‌نمانده بود. هرروز به‌گمرك‌سر می‌زدم. یکبارنزدیك بودجوانکی جیبم را بزند! به‌موقع‌مچش را گرفتم. همانجا بود که بالاخره شانسم گرفت. سه‌باربر داشتند یك‌بستهٔ بزرك را به کامیون می‌انداختند. بسته بالای دستشان مانده‌بود، اما کسی نبود که از بالا تحویلش بگیرد. صاحب جنس که کنار ایستاده بود، به‌من نگاه کرد. فرز جستم توی‌کامیون و بسته را کشیدم بالا. خیلی سنگین بود. اول خیال‌کرده بودم عدل‌پنبه است. وقتی از باربرها پرسیدم گفتند تشك آمریکایی است . چه‌جور چیزی بود این تشك امریکائی؟! تا شب در گمرك کارکردم. فردا زنم را به تهران آوردم. آوارگی شروع‌شد. زنم هرروز دنبال جا می‌گشت و شب به‌من گزارش می‌داد.

هفته‌ای یکبار جمعه‌ها اسباب‌کشی می‌کردیم . محسن تو یکی‌از همین زاغه‌ها به‌دنیا آمد: یخچال گمرك. دوسال بعد ، وقتی زنم سر کبری‌آبستن بود ، کار تازه گیر آوردم. یکی از رانندگان شرکت «فیست» راهنمائیم کرد. هر دوشنبه می‌آمد گمرك‌اجناس شرکت را تحویل می‌گرفت. آن‌روزها یك رئیس کارگزینی دیگر جای‌این خولی فعلی نشسته بود.

ـ سابقه کار داری؟

ـ بله.

ـ کجا؟

ـ جنوب.

ـ چکاره بودی؟

ـ راننده کامیون.

کجا شوفر بودی تومرد؟! شاگردبودم. تازه بیشتر موقع تخلیه به باربرها کمك‌می کردم. اما بلد بودم. دروغ‌که نگفتم. یك وانت نو دستم‌داد. مال شرکت‌آمریکائی‌بود. کامیونها مال انکلیسا بود. روز جمعه چه‌عشقی کردیم! با زنم و محسن‌رفتیم گردش. همه‌جارا سیر گشتیم. از راه‌آهن تا سرپل. یك کمی خل بودم. حقمان بود که تفریح کنیم. دلمان پوسیده‌بود. زندگی محسن به‌مویی بندبود. تب که می کرد، دهنش کج می‌شد و ازحال می‌رفت. مرتب مریض می‌شد. هربار هم آنقدر می‌ماند تاخودش خوب بشود. زورم نمی‌رسید ببرمش دکتر. بچه‌های من با قنداغ بزرك شدند. مادرشان گاهی حریره درست‌می کرد تا قوت‌بگیرند. باز کبری شیر مادر می‌خورد. اما شیرمحسن‌را جیره‌بندی کرده بودیم. روزی یك‌وعده. خوب‌است‌هیچوقت نداند. پسرم‌اسطقسش ضعیف است. سالم‌است. اما ضعیف‌است. تازگیها خیلی لاغر شده است. حتما خورد و خواب درستی‌هم ندارد. اینجاکه نمی‌آید. برای خواب به خانه‌کبری‌می رود. کوچهٔ «دردار». می گوید نزدیك «ستاد» است. من بایدبخوابم. صبح‌زود که‌به‌خانه کبری رفتم، تفنك گیرم می‌آید. بعد با محسن می‌رویم ستاد...

پیری.

دم‌غروب آنجا بودم. بچه‌ها شن‌توی گونی می کردند و گونیها را ردیف‌توی خیابان می‌چیدند. محسن‌یادشان داده‌بود که چطور سنگر بسازند و پناه بگیرند. حالادیگر آماده شده است....

پیری. پیری.

محسن گفت که امشب شب سرنوشت‌است. باید برای امشب آماده باشیم. امشب حتما حمله‌می کنند. پرسیدم اگر تانکهاحمله کنند؟ گفت اگر این حسابها باشد که‌باید همه‌بروند خانه‌هاشان بگیرند بخوابند. پسرخودم است. ... نترسی دارد....

پیری.

امروز کوکتل یادگرفتم. آسان‌است. هیچ هم خطر ندارد. برای من‌تفنك نداشتند. محسن گفت که اگر فردا صبح سحر خودم را به‌خانه کبری برسانم، تفنك گیرم می‌آید. عالی می‌شود...

پیری.

ول کن! چشمم که خوب می‌بیند. حواسم که سرجاش است. چندان فرز و سبك نیستم اما استخوانهایم‌خوب‌محکم است.پاهایم هنوز قوی است. بدجوری لرزم گرفته است. حالت خوبی دارم. فقط خوابم نمی‌برد...

محسن: برو خانه پیش مریم بمان.

من: دلم می‌خواهد اینجا باشم.

محسن: می‌دانم. پدرم را خوب می‌شناسم.

من: پس چرا دکم می کنی؟

محسن: می‌خواهم استراحت‌کنی. باید برای فردا آماده باشی. فردا روز سرنوشته. ما اینجا خیلی کار داریم. باید حسابی سنگر بگیریم. باید راههای رخنه‌را ببندیم. باید تا صبح پاس بدیم. امکان‌شبیخون هست. اینجا هیچکس خواب نداره. اما تو برو. فردا تو باید سنگررو تحویل بگیری. باید آماده باشی. بروبخواب. خوب بخواب.»

فردا . روز سرنوشت. جنك آخر . دیگر باید تمامش‌کرد. این‌بار خیلی فرق می کند. ردخورندارد. کار آمریکا تمام است. مگر... امکان ندارد این‌راه را باید تاآخر رفت. راه برگشت نمانده. ناچاریم تا آخر سرجامان بمانیم. اگر فرار کنیم، از پشت گلوله‌بارانمان‌می کنند. تا آخرین گلوله‌مان باید بجنگیم. باید درمیدان‌بمیریم. چه انتظار طاقت‌فرسائی! ما کجا هستیم؟ چه دورند آن روزها...

بعدازپایان سخنرانی از مسجد پراکنده شدیم. منطقه‌بازار از چهارسو درمحاصره‌بود. از گلوبندك تا سیروس، از شوش تا اعدام. این را همه می‌دانستیم، اما هنوز کسی انتظار درگیری نداشت. به‌خیابان که‌نزدیك شدیم، یك‌فوج مامور ریختند تو کوچه. با نقاب و سپر و باتوم‌های بلند چوبی. و همزمان، تیراندازی‌شروع شد. سراسیمه فرار کردیم. کوچه به‌کوچه دنبالمان می کردند. هار بودند. هراس تو دلها جا سفت‌می‌کرد. مردم خودشان را توی خانه‌ها می‌انداختند. در بن‌بست‌ها گیر می‌افتادند و زیر باتوم خمیر می‌شدند. از پله‌ها بالامی‌رفتند. درهای حجره‌ها را بسته‌می‌یافتند و مایوسانه بازمی گشتند. و وحشت‌زده می‌گریختند. زمین‌می‌خوردند. زخمی‌می‌شدند، و باز برمی‌خاستند و بی‌محابا می‌دویدند. جنون‌آسا نعره می کشیدند و راهشان را باز می کردند. زنان ازبالای بامها شیون‌می کشیدند. بچه‌ها درآستانهٔ خانه‌ها زار می‌زدند و توپهای لاستیکیشان زیر قدمها مچاله می‌شد. نفس‌ها بریده. چشم‌ها اشك‌ریزان. چهره‌ها غبارآلود و خونین. و حلقهٔ محاصره هردم تنك‌تر.

ـ کجا آمدید؟ ـ از اونور.

بیهوده.

ـ اینجا را بسته‌اند. بطرف مسجد برید.

پاها خسته. و راهها گم.

ـ فرار نکنید. مقاومت کنید.

سنگهای منتظر. دیده‌بانی سرپیچ. اشباح آدم‌خوار. پرتاب سنگها و فرار. تا پیچ بعد. پرواز دستها و بی‌تابی پاها. و فرود باتومها و سپردستها. شکاف سر و فوران‌خون. آژیر. آژیر گریزندهٔ آمبولانسها. غرش رعدآسای تانکها. و سوت مکرر آتش‌نشانیها. و کشش بی‌رمق‌پاها. فرار دیوارهای گلی و نرده‌های چوبی. و مشبك‌های‌سقف و استوانه‌های نور و پرواز ابدی کبوترها از زیر داربست‌های‌هلالی. و فرار گذرها و تیمچه‌های تو درتو. و فرار مسجدشاه. پل‌صراط. کی مرا رساند؟ درشبستانها جای سوزن انداختن نبود. هلی‌کوپترها از بالا مثل کرکس‌لاشهٔ شهر را می‌پائیدند و سایه‌های سیاه بزرگشان روی بدنها می‌سرید. پاهایم درد می‌کرد. کاش می‌خوابیدم. نکند فردا توی سنگر خوابم بگیرد. باید هشیار باشم. خودم را تا موقع‌خواب سرپا نگهمدارم. تا نمی‌شوم . فرداشب حسابی خستگی درمی کنم. فرداشب. نکند تا فرداشب مرده‌باشم. خوب عیبی ندارد. اگر زنده‌بودم که‌می‌خوابم و استراحت‌می کنم. و اگر مرده‌بودم که خود بخود خوابیده‌ام. لابد مرا هم به‌بهشت‌زهرا می‌برند. من‌با جنازهٔ جواد به‌بهشت‌زهرا رفتم. جنازه را روی دست به سردخانه‌بردند. جنازه لای حصار مشتهای گره‌کرده گم‌بود. بهش اشاره می کردند و نعره‌می‌کشیدند: «این سند جنایت پهلوی.» سقف سردخانه سرخ بود. من نتوانستم تو بروم. موج عاصی جمعیت کنارم می‌زد. همه از خشم لبریز بودند. هیچکس گریه نمی‌کرد. من دلم برای جوادمی‌سوخت. خبر را من به‌مادرش دادم. وقتی‌درمیدان تیراندازی شروع شد، من یکسر آمدم خانه تا از محسن خبر بگیرم. چندقدمی که در کوچه‌مان برداشتم، لکهٔ خون به‌چشمم خورد. تکان خوردم. یك‌قدم جلوتر یکی دیگر، و هر قدمی که برمی‌داشتم لکه‌ها قرمزتر و درشت‌تر می‌شد. تا دم‌بن‌بست ما که درست به‌اندازه جای‌پا چاپ شده‌بود و رنگش‌به‌سیاهی می‌زد. جواد روی سکوی‌مخروبهٔ بن‌بست‌ما نشسته بود. بی‌تکان،سرش را محکم بالا نگه‌داشته بود و چسبانده بود به دیوار. گرم‌کن ورزشی قرمزرنگی به‌تن‌داشت. حتی روزهای عید به این تمیزی ندیده‌بودمش. عضلات صورتش منقبض شده‌بود. پای چپش را سیخ روی زمین نگه‌داشته بود. و دستهای نحیف و لاغرش از دوسو روی سکو آویزان بود. لبان برآماسیده‌اش باز بود. نگاهش با بیحالی روی من سرید. لب‌پائینش شروع به لرزیدن کرد. یك دم به‌سختی آب دهانش را قورت‌داد و باصدای خسته ولرزان‌گفت: «سید من تیر خوردم. ببین، من تیر خوردم.» و با نگاه پا را نشانم داد. حرف‌تو گلویش‌گره‌خورد. دست‌چپش را به زحمت برد زیر ران و آوردش‌بالا نشانم‌داد. دست‌خونین جلوی چشمم می‌لرزید: «ببین، تیر خوردم. خیلی تیر خوردم.»

صورت بیرنگش را عرق پوشاند. آمدم طرف در خانه‌شان که به خانه‌ما چسبیده. صدای خفه‌اش را شنیدم: «ننه‌م نفهمه.» لجم گرفت: «چی‌چی‌را نفهمه!» و در را هل‌دادم. حالا ننه جواد می‌آید دم در. به‌او چه بگویم؟ که برایش نذری‌آورده‌ام یاسفارش کار؟ ننه‌جواد همه‌کاری می‌کند. سفارش رفو و پس‌دوزی قبول می‌کند. ترشی و مربا درست می‌کند. برای مغازهٔ «رجب‌آقا» رب خانگی می‌اندازد. همه‌چیز هم به‌دستش‌می‌آید. زندگی خیلی‌چیزها بهش یاد داده. جواد پدر ندارد. در بچگی یتیم‌شده و خیلی زود رفته دنبال کار . تو کفاشی کار می کند . حالا اعتصاب کرده‌اند. باید بهشان‌رسید. من‌هروقت سهمیهٔ محل را می‌گیرم، سهم‌آنها را کنارمی‌گذارم. برنج، نان، و گاهی گوشت. نفت هم همینطور. من هر هفته کوپن نفتمان‌را به‌آنها می‌دهم. پریموس ننه‌جواد از بام تا شام‌روشن است. ما هیچ نفت‌کار نمی‌زنیم. آن گوشه‌اتاق اجاق ساختیم. اوایل که‌نفت بیشتر گیرمی‌آمد، پخت‌و پزمان‌توی ایوان بود. روی چراغ. صف‌های نفت که طولانی‌تر شد، چراغ را مرخص‌کردیم و دیك‌غذامان را هم آوردیم روی اجاق. حالا خیلی راضی هستیم. فقط وقتی بوی خوراك توی اتاق می‌پیچد زودتر گرسنه می‌شویم. هیزم ما را ننه‌جوادتامین می کند. چوب نازك جعبه‌های گوجه‌فرنگی و به عالی‌می‌سوزد. دیروز همین‌جا سرش دادزدم. ننه‌جواد چشم‌چپش کمی لوچ است. کنار چشمهایش به چین و چروك نشسته. صورت بانمکی دارد. موهایش باید هنوز سیاه باشد. من که ندیده‌ام. موهایش را چنان زیر روسری می‌زند که‌یك‌تارش‌هم پیدا نیست. گفتم: «کوکب‌خانم، یه‌هفته‌س که به ما هیزم ندادی. تقصیر ما چیه که گوجه‌فرنگی گیر نمیاد؟» سرش را انداخت پائین وگفت: «روچشم سید. میرم برات از میدون جعبه‌خالی گیر می‌آرم.» دیروز عصر جعبه‌ها را آورد در خانه‌مان. حیاط آنها هم از کوچه گودتر است. یاالله گفتم.ننه جواد آمد دم‌در. نگاهش‌حالت خاصی‌داشت. بی‌حرف از جلو در رفتم کنار. نگاهش کوچه را کاوید. و دید.باریکه خون از پای‌سکو راه افتاده‌بود. ناباورانه گفت: «بچه‌م...» با دو دست صورتش را چنك زد و خم‌شد روی زمین.بغضم ترکید.پیشانیم‌را به‌دیوار فشاردادم. مطمئنم که دیوار را سوزاند. مشت راستم را به‌دیوارکوبیدم. صدای ریزش‌آن را شنیدم. سرم به دوران افتاده بود. چشمانم را بستم. مردم مسلح را می‌بینم که فوج‌فوج ازبرابرم می‌گذرند. با گامهای مصمم و چهره‌های برافروخته از کینه‌ای هزارساله. غرش مسلسها در طنین خشم‌آلود نعره‌هاشان گم‌می‌شد. ای لعنت ـ چرا دستهای من‌خالی است؟ چرا چشم‌های من تر شده است؟ خسته‌ام. خوابم نمی‌برد. آخ! چه سالها منتظر بودم. فردا گندلهٔ آتش می‌شوم. تمام‌قلبم را می‌بارم. من قلب ساده‌ای دارم. اشتعال تانکها را دوست‌می‌دارم. حریق زندانها و پادگانها شادم می کند. جنك می‌خواهم. جنك رویارو. صبح‌نزدیك است. دیگر فایده ندارد. باید آماده رفتن بشوم.

۱ـ دچهٔ باس: به معنی سکوی ماشین. از ترکیب «دچه» عربی و «باس» انگلیسی.

۲ـ شقه: به ضم اول و تشدید قاف. لفظ عربی در برابر خانه‌های بزرك غربی.

۳ـ چمری: خرمای کال و سبزرنك.

٤ـ اصطلاح انکلیسی برای رانندگانی که یك یا چند وردست دارند.

٥ـ به عربی یعنی: زودباش عبود.

٦ ـ بندر نفتی در جنوب عراق، نزدیك بصره.

هفته نامهٔ

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیك مردم ایران

تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹

تلفن ۶۴۴۳۸۴

چاپ کاویان

هوشنگ پورکریم

راه‌حل‌های واقع‌بینانهٔ مشکلات کشاورزی و مسائل روستائی ایران

(۲)

بخش اول: مسئله مالکیت بر وسائل تولید

۱- طرح مسئله

در اقتصاد ایران ، سهم تولیدات کشاورزی از دیرباز اهمیتی فائق داشت. این اهمیت ، تا شصت هفتاد سال پیش ، یعنی قبل از آن که تولید و صدور نفت معمول شود، بااندك نوسانی به قوت خود باقی بود. ولی به‌موازات افزایش تولید نفت و خصوصا در ده‌دوازده سالهٔ اخیر که‌درآمد نفتی بالاگرفت، از اهمیت سهم تولیدات کشاورزی به صورت فاحشی کاسته شد ؛ بدون آنکه سهم تولیدات صنعتی جای مهمی را در بنیهٔ اقتصادی کشور پیدا کند. در واقع ، رژیم سرنگون شدهٔ وابسته‌به‌امپریالیسم، به‌جای‌آنکه بااستفاده‌از امکانات‌مادی ومعنوی کشور و از جمله درآمد نفت و بهره‌گیری از دست‌آوردهای علمی و فنی به‌اقتصاد سنتی و متکی به‌تولید کشاورزی درایران جانی ببخشد و آن را به اقتصادی درحال پیشرفت مبدل کند تا راه برای تکامل همه‌جانبهٔ اجتماعی هموار شود ، خود به بزرگترین مانع تکامل تبدیل شد. رژیم ، در همپیوندی‌اقتصادی ایران با امپریالیسم ، تا آنجا پیش رفت که کشور را به‌زائدهٔ مصرف‌کنندهٔ کالاها و جولانگاه انحصارات جهان سرمایه‌داری مبدل کرد. راه رشد سرمایه‌داری برایران تحمیل و مانع‌تکامل آزادانه و مستقل کشور گشت و در همهٔ عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی اثرات شومی به‌جا گذاشت . از جمله، در تولیدات کشاورزی ، تغییرات عمده‌ای در جهت تاکید برتولید بزرك محصولات صادراتی و مورد نیاز صنایع ، نظیر پنبه، و به‌زیان محصولات مورد تقاضای عمومی ، نظیر گندم و برنج ، رخ داد و کار به‌جائی کشید که هرسال چندین میلیارد دلار ازاین قبیل محصولات می‌بایست به کشور وارد شود.

اما این تغییرات ، در عین‌حال ، و بازهم بنابه‌ماهیت راه رشد سرمایه‌داری ، در جهت‌حمایت اززمین‌داران و سرمایه‌داران بزرك و ورشکستگی تولیدکنندگان خرده‌پا ، یعنی زحمتکشان ایل‌وده‌صورت گرفت . کشاورزان کم‌زمین ، به‌علت انواع مضایق مالی و فنی و محرومیت‌های اجتماعی ناچار به رها کردن زمین خود شدند، درحالی‌که پیوسته بروسعت اراضی زمینداران بزرك افزودر می‌شد. چنان که فقط طی سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ بیش از سی‌هزار خانوادهٔ روستائی که دارای بهره‌برداری‌های کشاورزی کوچك بودند از زمین خود محروم ماندند و برانبوه سرگشتگان جامعه روستائی و آوارهٔ شهرها افزوده شدند.

مسائلی که نظام سرنگون شده برای جامعهٔ روستائی و تولید کشاورزی ایران به میراث گذاشته است اندك نیستند. این مسائل در عین تنوع به‌هم‌گره خورده‌اند و به لحاظ عمق وخامت خود شاید غیرقابل حل به‌نظر برسند. ولی باید دانست که این‌قبیل مسائل ، کم‌وبیش ، برای جوامع روستائی کشورهای دیگری هم وجود داشت که تاچندی قبل تحت حاکمیت نظام‌های وابسته به امپریالیسم قرار داشتند. این کشورها ، که پس از پیروزی جنبش‌های رهائی‌بخش ملی ، سیر تکامل مستقل اقتصادی و اجتماعی خود راباروی‌گرداندن ازراه‌رشدسرمایه‌داری طی می‌کنند ، برمشکلات کشاورزی و مسائل جامعهٔ روستائی خود تاحدزیادی فائق شده وعموما طی چندسال به موفقیت های چشمگیری دست یافته‌اند؛ درحالی که برخی از آنان ، از لحاظ موقعیت وامکانات دروضعی به مراتب دشوارتر ازوضعیت‌کنونی ایران قرار داشتند.

نخستین تجربهٔ مهمی‌که دراین کشورها آزموده شده و درمورد ایران نیز یقینا صدق می‌کند ، پیوند مسائل فنی تولید کشاورزی بامسائل اجتماعی تولید وبقیهٔ شؤون جامعهٔ روستائی است. باوجودی‌که این دوسلسله مسائل به چندلحاظ از هم متمایزند، ولی بلحاظ عنصر اساسی وپراهمیتی که درهردو مشترك است، حل یکی ازآن‌دو بدون حل دیگری امکان پذیر نیست. درواقع، تولیدکنندگان محصولات کشاورزی، یعنی زحمتکشان جامعهٔ روستائی، آن عنصر اساسی ومهمی هستند که ازیك‌جانب باپیوستن مستقیم نیروی کار خود به وسائل تولید زراعی و دامپروری به‌روند فنی تولید تحقق میبخشند وازجانب دیگر با عضویت در جامعهٔ ده و ایل موجب قوام ودوام‌و تحرك کل‌جامعه‌اند. اگر زحمتکشان جامعهٔ روستائی ازثمرهٔ کار یاثروت اجتماعی، چه مستقیما وچه باواسطهٔ امکانات اجتماعی ورفاه عمومی ، برخوردار نشوند، اثرات فاجعه آمیزی ببار خواهد آمد که هم‌به پویش فنی تولید کشاورزی وهم به مجموعهٔ جامعهٔ روستائی آسیب خواهد رسانید وچنین آسیبی البته برشؤون عمومی‌دیگر مملکت نیز اثر خاهد گذاشت ؛ خصوصا درمملکتی نظیر ایران که هفتاد درصد جمعیت‌آن روستائی‌اند ودرحدود نیمی ازمردم شهرهای‌آن منشاء روستائی دارند. بنابراین، نباید مسائل فنی تولید کشاورزی راازمسائل اجتماعی تولید یکسره مجزا تصور کرد و نسبت به سرنوشت زحمتکشان روستائی بی‌قید شد . زمانی برنامه ریزان سیاست کشاورزی رژیم ضدملی، مغروراز درآمد نفت، تصور می‌کردند که خواهند توانست، درعین‌بی‌اعتنائی به‌سرنوشت میلیون‌ها تولیدکنندهٔ خرده‌پای جامعه روستائی، با اتکاء به شیوه‌های فنی وارداتی درامر کشاورزی برمشکلات کار غلبه‌کنند. درواقع هم مقداری سدسازی، کانال‌کشی ، تبدیل وتسطیح اراضی صورت گرفت واعتبارات قابل توجهی به‌کشاورزی اختصاص یافت. ولی این اعتبارات واقدامات کلا بسود زمین‌داران وسرمایه‌گذاران بزرك اراضی بکارگرفته شد و جامعه سنتی روستائی ایران رادرمعرض تلاشی قرارداد.

اما سرنوشت زحمتکشان جامعهٔ روستائی ، در وهلهٔ اول ، مربوط به‌وضع مالکیت بروسایل تولید زراعی، یعنی زمین، آب ،دام، علوفه، بذر ، کود ، ابزارهای سنتی یا جدید و غیره است.

امروزه حتی مخالفان هم نمی‌توانند به‌صراحت از فقدان مالکیت زحمتکشان روستائی بروسائل تولید دفاع کنند. نوع مالکیت بروسائل تولید کشاورزی، طی تاریخ طولانی ایران، از پیچ‌وخمهای چندی گذشت وجنبش‌های گوناگون دهقانی راموجب شد؛ ولی همواره در بین مجموعهٔ مسائل تولید کشاورزی وجامعهٔ روستائی بصورت حلقهٔ مرکزی باقی ماند. تااین‌که درواپسین سالهای قرن نوزدهم، ملاکان بزرك واشراف وتیول داران که متکی به روابط سنتی «ارباب- رعیتی» ودرپناه قدرت استبدادی حکومت بودند، ازجانب جنبش مشروطه بمخاطره افتادند. این جنبش‌که سرانجام به‌علت یك ائتلاف حکومتی بین «ملاکان‌بزرك» و «سرمایه‌داران نوخاسته» به‌ناکامی کشیده شد، نتوانست مسئلهٔ ارضی رابه مصلحت مملکت وبسود زحمتکشان روستائی حل‌کند. دراین حال، ازیك جانب، مالکیت ارضی درجهت منافع ملاکان بزرك تثبیت شدوازجانب دیگرسرمایه‌داران ایرانی به‌راه وابستگی به انحصارات جهانی غلطیدند . ولی طی چندین دهه ، در تعادل نیروهابین «ملاکان بزرك» و«سرمایه‌داران وابسته» وسهم هریك ازحاکمیت سیاسی تدریجا بسود سرمایه‌داران تغییراتی حاصل شد. روابط تولید سرمایه‌داری ازحوزهٔ اجتماعات شهری تجاوز نمود وبه موازات بسط مبادلات کالائی بین شهر وروستا به جامعهٔ روستائی راه گشود.

درتمام این چندین دهه، ملاکان بزرك ارضی، برخورداراز حمایت سرنیزهٔ ژاندارم‌که امکان استثمار شدید زحمتکشان روستائی رابراساس روابط سنتی «ارباب- رعیتی» برای آنان آسان می‌کرد، ازسرمایه‌گذاری ارضی وتبدیل ابزارهای سنتی کشاورزی به وسائل پیشرفته خودداری کردند وازتکامل فنی تولید درکشاورزی تحاشی‌ورزیدند. ولی‌درآستانهٔ دههٔ ۵۰-۱۳٤۰، روابط سنتی «ارباب- رعیتی» که به مثابهٔ سدی درراه بسط روابط سرمایه‌داری مقاومت می‌کرد، متزلزل شد. درآن وقت، بحران‌کلی اجتماعی واقتصادی درکشور اساس حاکمیت ائتلافی «ملاکان- سرمایه‌داران» وابسته به امپریالیسم رابمخاطره انداخته بود. برای رفع خطربه فریبکاری «اصلاحات ارضی شاهانه» توسل جستندکه ازیکطرف راه نفوذ بیشترشیوهٔ تولیدسرمایه‌داری رادرجامعهٔ روستائی هموار می‌نمود وازطرف دیگر بر حجم مبادلات بین دو جامعهٔ روستائی و شهری ایران می‌افزود و به عبارت دیگر جامعهٔ روستائی راهم به‌دنبال جامعه شهری در همپیوندی اقتصادی باانحصارات جهانی وارد می‌کرد. بنابراین، روابط سنتی «ارباب - رعیتی» درتولید کشاورزی، بمنظورنجات حکومت ضدملی، قربانی راه رشد سرمایه‌داری شد. دراین حال عدهٔ‌کثیری‌ازملاکان بزرك ادعاکردندکه ازروابط «ارباب- رعیتی» مبرا هستند وکشاورزی دراملاك آنان «مکانیزه» است. این عده ازشمول قانون «اصلاحات ارضی» معاف شدند وهمراه باسرمایه- گذاران ارضی نوظهور خودی وبیگانه، وبابرخورداری ازتسهیلات واعتبارات هنگفت رژیم ضدملی به غارت منابع کشاورزی و استثمار زحمتکشان جامعهٔ روستائی ادامه دادند. علیرغم تبلیغات رژیم‌که گوش فلك راکرکرده بود، نه فقط مالکیت بزرك ارضی با «اصلاحات شاهانه» ازمیان نرفت، بلکه به موازات بی‌اعتنائی بسرنوشت زحمتکشان‌وتولیدکنندگان خرده‌پای روستائی وبه‌عذر تشویق «کشت مکانیزه»، «تجاری کردن کشاورزی‌ایران»، «ایجاد کشاورزی پیشرفته» وازاین قبیل، به تمرکز وسائل تولید کشاورزی دردستهای غارتگر، ملاکان وسرمایه‌گذاران بزرك ارضی‌کمك شد. چنان‌که ده‌سال پس ازشروع «اصلاحات شاهانه»، یعنی درسال ۱۳۵۰، بیش ازدومیلیون هکتار ازمرغوب ترین اراضی کشور دراختیار فقط ۹۰۰۰ واحد بهره‌برداری بزرك بود که بیش از صد هکتار زمین داشتند واراضی معدودی ازآنان به چندین هزار هکتار بالغ می‌شد. درحالی‌که تعداد ۱۰۸۷۰۰۰ از بهره‌برداران کوچك کمتر از یك میلیون هکتار اراضی عموما نامرغوب رادراختیار داشتند که مقدار زمین هریك از آنان، دراکثریت خود، ازیك هکتارهم کم‌تر بود.

سیاست تمرکز وسائل تولید کشاورزی دردست زمین‌داران وسرمایه‌گذاران بزرك ارضی‌ببهای محرومیت‌همه‌جانبهٔ زحمتکشان جامعه روستائی وانواع مضایق تولید کنندگان خرده‌پا تاآخرین دقایق حاکمیت رژیم ضدملی به انحاء مختلف ادامه یافت . تااین‌که حل این‌مسئله، بصورت عاجل‌ترین مسئله تولیدکشاورزی وحلقهٔ مرکزی مسائل جامعه روستائی به جمهوری اسلامی و نوبنیاد ایران محول شد.

ادامه دارد

تمرکز بانکها در باختر

بقیه ازصفحه ۱

فاکچررزهانورتراست و (نیویورك)، بانك اف آمریکا نام برد. این پنج‌بانك امروزه قریب ۱۹درصدتمام دارائیهای بانکی‌را(که در۱۹۶۰ بالغ بر۱۱/۷درصدبود)دراختیار دارند.

در**بریتانیای کبیر** در۱۹۶۸ بانکهای مهم**وستمینستر بانك** و**ناشنال‌پروونشل بانك** درهم‌ادغام‌شدند**وناشنال‌وستمینستر بانك** را بوجودآوردند. همچنین **بارکلیز بانك** با مارتینز بانك‌درآمیخت ودررأس چهاربانك بزرك («گروه‌بزرك‌چهارگانه») که بیش‌از۹۰ درصدتمام سپرده‌های بانکی کشوررا دردست‌دارند،قرارگرفت.

در**جمهوری‌فدرال آلمان**،روندجذب وادغام نشان می‌دهد که‌چهارانحصاربانکی، **دویچه‌بانك، درسدنربانك، کومرزبانك** و **وست‌دویچه‌لاندس‌بانك** امروزه قریب۴۴درصدتمام دارایی- های بانکی وبیش‌از نیمی از سپرده‌ها را قبضه کرده‌اند.

در **فرانسه‌وایتالیا** تمرکز وتجمع‌سرمایهٔ بانکی بامشارکت فعال دولت انجام گرفته است. این‌تمرکز وتجمع درفرانسه‌اندکی با جبرتوأم بوده است.دراین کشوربلافاصله پس‌ازجنك دوم جهانی چهار بانك بسیار بزرگ تجاری ملی اعلام شد . در۱۹۶۶، از میان بانك‌های‌یادشده‌دوبانك درهم‌ادغام‌شدند و **بانك ملی‌پاریس** را که در رأس سه‌بانك بزرگ دولتی («گروه بزرگ سه‌گانه») و گروههای مالی سرمایهٔ خصوصی قرار گرفت بوجود آوردند . در آغاز ۱۹۷۴، ده بانك قریب ۷۰ درصد تمام دارایی‌های‌بانکی ونزدیك به۸۰ درصدتمام‌سپرده‌ها را در دست خود متمرکز کردند. درصورتی که دارایی‌ها وسپرده‌های («گروه بزرگ سه‌گانه») به ترتیب از ۵۹ و۶۸ درصد درنمی‌گذرد.

در **ایتالیا**، بیش‌از ۵۰ درصد دارایی‌های بانکی ونزدیك به ۶۶درصدسپرده‌ها دراختیار شش‌بانك است. دوسوم دارایی‌های سیستم اعتباری این کشور به‌بانك‌های دولتی تعلق دارد.

در **ژاپن**، تقریباً ۵۶درصد همهٔ دارایی‌ها ودوسوم سپرده‌ها در اختیار ۱۰ بانك است.

پدیدهٔ تازه‌ای سیستم اعتباری امپریالیسم را درسال‌های هفتاد مشخص می‌سازد. این‌پدیده عبارت از تشکیل گروههای بانکی بین‌المللی برای تغذیهٔ مالی فعالیت شرکت‌های غول‌پیکر چندملیتی است‌که چارچوب سیستم موجود بانکی دیگر جوابگوی آن‌نیست. نیازهای فزایندهٔ مالی وتوسعهٔ جغرافیائی انحصارات چندملیتی، ضرورت‌بسیج نمودن منابع‌وسیع‌مالی (باارزهای‌مختلف) دربهترین فرصت‌ها، تسریع عملیات بانکی وهمچنین تمایل‌سرمایهٔ بانکی به‌مشارکت دراجرای طرح‌های مهم باتفاق مشتریانش که منافع قابل ملاحظه‌ای‌را نوید می‌دهند (نفت دریای شمال، سنگ آهن استرالیا، انرژی‌هسته‌ای وغیره)، گرایش به‌ایجادگروههای بانکی بین‌المللی‌را تسریع نموده وباعث تغییر محسوس درسیاست سرمایهٔ مالی شده‌اند.

نیمهٔ اول سال‌های ۶۰ شاهد تشکیل گروههای مختلف‌است، مانند **یوروین‌بانکزانترناشنال** با ۱۱۰/۱ میلیارد دلار دارایی ، **آسوشیتدبانکزاف‌یوروپ**با ۶۴/۱میلیارددلاردارایی**وسی‌سی‌بی** دربروکسل با۶۲/۶ میلیارد دلار دارایی، گروه **اوریون**درلندن که ۶بانك (ایالات متحده، بریتانیای‌کبیر، ژاپن،جمهوری فدرال آلمان، ایتالیا وکانادا) را دربرمی‌گیرد با ۱۶۴/۸ میلیارد دلار دارایی. سه‌گروه نخست اکنون صرفاً اروپایی هستند.

سرمایهٔ بانکی همواره تأثیر بسیار تشدیدی روی همهٔ جنبه‌های زندگی اقتصادی جامعهٔ معاصر باختر برجای می‌گذارد. بانك‌ها دیگر تنها به تمرکز وتجمع تودهٔ فزایندهٔ پس‌اندازها و وجوه نقدی نمی‌پردازند. آنها درتراکم سرمایهٔ صنعتی نقش مهمی ایفا می‌کنند وبادادن اعتبارات معمولی وشرکت مستقیم درفعالیت سرمایهٔ صنعتی یابانظارت کردن برآن درهمهٔ قلمروهای اقتصاد فعالانه دخالت می‌کنند.

بتدریج‌که شرکت‌های صنعتی سهم سرمایه‌ای راکه درتولید ومبادلات شرکت دارد، افزایش می‌دهند، بانك‌های بزرگ مستقیم یاغیرمستقیم به‌مشخص‌کردن روند شکل‌بندی یاکاربرد سرمایه‌ای مبادرت می‌کنندکه ماحصل تراکم سودها و سپرده‌ها است.

لنین تصریح نموده است‌که درعصر سلطهٔ انحصارات‌بانك‌ها که قبلا واسطهٔ ناچیزی بودند «... امروز انحصار سرمایهٔ مالی را دردست دارند. سه‌تاپنج بانك بزرگ، درهر کشور پیشرفته‌تر سرمایه‌داری، «اتحاد شخصی» سرمایهٔ صنعتی وبانکی‌را عملی‌ساخته وصاحب میلیاردها و میلیاردهایی شده‌اندکه نمایشگر بزرگترین بخش ازسرمایه‌ها ودرآمدها به‌پول هرکشورند.»

تمرکزقدرت مالی واقتصادی در دست گروه محدودی از بانك‌ها وتوسعهٔ گروههای بانکی بین‌المللی موجب تشدید رقابت بین‌گروه‌بندی‌های سرمایهٔ انحصاری بین‌المللی وبهره‌کشی بسیار شدید نیروهای باختری استفاده شده است.

توضیح: برای تنظیم این متن ازنشریات سازمان‌ملل‌متحد وآمارهای محلی ومطبوعات کشورهای باختری استفاده شده‌است.

گونه‌های تاریخی ناسیونالیسم

قسمت سوم

ناسیونالیسم در کشورهائی که برای آزادی ملی واجتماعی می‌رزمند:

ناسیونالیسم در کشورهائی که به‌رها سازی‌ملی و اجتماعی دست زده‌اند از لحاظ محتوا و موقع اجتماعی ، با گونه‌های تاریخی ناسیونالیسم که تاکنون مورد بررسی قرار گرفت ، تفاوت دارد . این امر به علت ویژگیهای اجتماعی ـ اقتصادی‌و رابطهٔ ویژهٔ عوامل طبقاتی وملی می‌باشد . در چنین کشورهائی، گرایشهای ناسونالیستی تحت تاثیر میزان تحقق لایه بندی طبقاتی ، تنوع اشکال اقتصادی، پیشینهٔ طولانی وابستگی اقتصادی و سیاسی و عقب ماندگی ملازم با همبودهای اجتماعی ـ قومی ، و نفوذ سیاسی ـ ایدئولوژیك امپریالیسم قرار دارد.

اختصاص عنوان ویژه‌ای به این ناسیونالیسم از تضادهای‌عمدهٔ دوران تاریخی کنونی ناشی می‌شود . در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری ، ناسیونالیسم در جریان‌ظهورسرمایه‌داری و سیستم جهانی آن شکل گرفت ، حال آنکه امروزه ملتها و ملیتها در کشورهائی که به آزادی دست یافته‌اند در جهانی مرکب از دو سیستم سرمایه‌داری وسوسیالیستی پا به عرصهٔ وجود می‌نهند.

دانشمندان ، تنوع طبقاتی فوق‌العادهٔ ناسیونالیسم‌رادرکشورهائی که خواهان‌رهائی‌اجتماعی‌اند متذکر شده‌اند . گذشته از ناسیونالیسمی که در محتوای طبقاتی خود نظیر ناسیونالیسم بورژوائی و خرده بورژوائی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است ، اشکال دیگری از ناسیونالیسم ، نظیر ناسیونالیسم در ساختارهای اجتماعی دوران انتقالی ماقبل بورژوائی ، سربر آورده‌اند . به عنوان مثال ، پژوهشگران جنبش‌های رهائی بخش ملی معاصر یادآوری می‌شوند که ناسیونالیسم به منزلهٔ یك جنبش اجتماعی‌پدیده‌ای‌همگن نیست . ناسیونالیسم در عناصر معتدل و غالبا حتی ارتجاعی بورژوازی ملی و نیز در عناصر رادیکال‌تر و مترقی‌تر گرایش انقلابی ـدموکراتیك‌ظاهرمی‌شود.

علاوه بر آن ، به گفته دانشمندان ، در این گونه کشورها برخی عناصر ناسیونالیستی در ـ گذشته دور همبودهای‌اجتماعی ـ قومی ریشه‌دارند. درقارهٔ آفریقا، که هنوز در برخی نواحی آن بقایای مرحلهٔ قدیمی و ابتدائی سازمان طبقاتی‌جامعه‌دیده‌می‌شود، ایدئولوژی فئودالی با ایدئولوژی مبتنی بر اعتقادات‌بت‌پرستانه‌محلی و آئین‌های قبیله‌ای درهم آمیخته است. قبیله گرائی،(۱) یاایدئولوژی رهبران قبیله‌ای ، از استقلال‌طلبی قبیله‌ای ، پرستش ارواح‌نیاکان، و مرموز جلوه‌دادن قدرت‌رهبران قبیله‌ای حاصل میگردد.

گرایش‌های ناسیونالیستی‌دیگر شکل یك‌جانبه‌ای از مقاومت در برابر استعمار و استعمار نوین می‌باشند . و نکتهٔ آخر ، که کم‌اهمیت‌تر از دیگران نیست، این‌که گرایش‌های ناسیونالیستی ارتجاع از مقاومت آن در برابر دگرگونی انقلابی و ترس ازکف دادن امتیازات خود سرچشمه‌می‌گیرد.

به عنوان مثال ، در هندوستان مرتجعان برای اتخاذ یك سیاست انزواگرایانه که مدعی‌اند بهتر از هر روشی ضامن استقلال ملی است ، اصرار می‌ورزند . مثلا حزب دست‌راستی سواتانترا(۲) مصرانه حکومت را به‌در پیش گرفتن سیاست انزوای کامل‌تا هنگامی که هندوستان قادر به ایستادن روی پای خود باشد ترغیب کرده سازشهائی را که نمودارسیاست خارجی‌کنونی آن است رد می‌نماید.

آنچه در این کشورها موجب پدید آمدن تعدادغیرعادی‌گرایش های‌ناسیونالیستی است‌گونه‌گونی ساختارهای اجتماعی و اقتصادی آنهامی‌باشد . مفاهیم‌ناسیونالیستی چپ و راست ، که غالبا درهم رسوخ یافته‌اند ، وجود دارند.

در بسیاری از کشورها ، در خلال پیکار طولانی برای‌رهایی ملی ، ناسیونالیستی محافظه‌کار و حمایتگر الیگارشی محلی نیز که هیچگاه از جازدن منافع‌خود بجای منافع کل ملت کوتاهی نمی‌کند ، ظاهر شد . در برخی کشورها ، این الیگارشی از رؤسای قبایل ، خان‌های فئودال و زمینداران و یا از گردانندگان دستگاه اداری که‌بااستثمارگران در پیوندند ، تشکیل یافته است. ناسیونالیسم دست راستی‌همچنین در برگیرندهٔ اشکال گونه‌گون ناسیونالیسم مذهبی (بودائی، اسلامی و غیره) ، نژاد پرستی سیاهان ورنگین پوستان، واشکال مختلف باصطلاح ناسیونالیسم قاره‌ای (آسیایی ، آفریقایی، و آمریکای لاتین) میباشد . تمام این اشکال ناسیونالیسم با زبردستی بوسیلهٔ انحصارات بین‌المللی والیگارشی محلی به منظور تحکیم سلطهٔ خود وتضعیف جنبش رهائی ملی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

بااینهمه نباید نادیده گرفت که تمام‌این‌اشکال درواقع‌اعتراضی علیه سیستم استعماری‌اند. بعنوان مثال، نژاد پرستی سیاهان تا اندازه‌ای درپاسخ نژاد پرستی سفیدها میباشد. برهمین قیاس، ناسیونالیسم قاره ای می تواند منعکس کنندهٔ این واقعیت باشد که، اکثریت مردم‌آن قاره وابسته یاتحت فشار وستم بوده اند ویا همچنان هستند.

برای درك ناسیونالیسم در کشورهائی که راه رهائی ملی و اجتماعی رابرگزیده‌اند باید محل تاریخی بورژوازی ملی رادردوران کنونی، ازمحل آن درزمان ظهور سرمایه‌داری تمیز داد. در خلال تشکیل ملت های بورژوائی، طبقهٔ بورژوا که هنوز روبه رشد و گسترش داشت، مظهریك‌گرایش پیشرو ضدفئودالی بود. اماا‌کنون، بعنوان یك طبقه، دیگر نمایشگر آن گرایش مترقی نیست و در برخوردش بامسئله ملی ناپایدار و دچار دوگانگی است. بااین همه، بورژوازی در برخی کشور های آزادگشته،بعنوان‌حامل‌دموکراسی بورژوائی درپیکار علیه استعمار امپریالیستی نقش مترقی مشخصی ایفاکرده و همچنان می تواند بکند.

برخورد ناپایدار بورژوازی‌ملی نسبت به مسئلهٔ ملی ازاین‌حقیقت نمایان میشود که انفجار های ناسیونالیسم ضد امپریالیستی ، باتوافق‌ها ودادن امتیاز هائی به امپریالیسم بین‌المللی‌توام میباشد. عنصر ضد امپریالیستی یك چنین ناسیونالیستی ازآنجا ناشی میشود که بورژوازی از سهیم کردن امپریالیسم خارجی در منافعش اکراه دارد. همچنین محتوای ناسیونالیسم بورژوائی به دامنه و برد جنبش رهایی بخش ملی ضد امپریالیستی وتناسب میان نیروهای طبقاتی داخل کشور ودر صحنهٔ بین‌المللی بستگی دارد.

عنصر دمکراتیك رهائی بخش درایدئولوژی وسیاست‌دموکراتهای انقلابی‌ـ ملی، که عمدتاً ازقشرهای میانه دارای ماهیت خرده بورژوائی برمی‌خیزند ، بیشتر به چشم می‌خورد. بهرحال از اینجا نمی‌توان نتیجه گرفت که ناسیونالیسم آنان‌همانندناسیونالیسم خرده‌بورژوایی‌درکشورهای‌سرمایه داری پیشرفته میباشد. به علت لایه‌بندی طبقاتی‌خاص‌درکشورهای روبه رشد، درك‌سیاسی‌دمکراتهای انقلابی‌ـ ملی فاقد یك محتوای طبقاتی روشن است. بااینهمه ، این درك سیاسی بازتاب منافع اکثریت توده‌های رنجبر بوده خصلت ضد امپریالیستی جنبش رهائی ملی رابیان میکند.

یقیناً، بین دمکراتیسم انقلابی‌ـ ملی امروزه ودمکراتیسم انقلابی گذشتهٔ دور تفاوتی وجود دارد .

درکشورهائی که یوغ استعمار رابدور انداخته وراه رشد غیر ـ سرمایه‌داری را آغاز نموده‌اند، هرقدرکه پیونددمکراتیسم‌انقلابی‌ـ ملی باپیکار در راه بازسازی سوسیالیستی بیشتر باشد، نقش آن بزرگتر است.

بنابراین ناسیونالیسم ، در کشورهائی که درراه رهائی ملی و اجتماعی تلاش می‌ورزند، یك‌گونهٔ مستقل تاریخی است. این این ناسیونالیسم دارای اشکال و جنبه‌های خود ویژه متعددی است که در ناسیونالیسم بورژوائی «کلاسیك» بچشم نمیخورد.

1– Tribalism
2– Swatantra

توضیح : لطفا درصفحه‌هفتم اتحاد مردم ـ شمارهٔ ۹، ستون دوم، بجای‌ناسیونالیسم‌سوسیالیسم خوانده‌شود. **ناسیونال‌سوسیالیسم.**

بررسی کتاب

م. اسفندیارفرد

برشت ، فیلسوفی در تئاتر

ترجمه: ع. امینی
از انتشارات : کتیبه
بها : ۸۰ ریال

توضیح:

کتاب مورد بررسی از دو قسمت مجزا و چند بخش بهم‌پیوسته تشکیل یافته است. قسمت اول سلسله یادداشت‌هایی است که از پروندهٔ بازپرسی «برتولت برشت» درسالهای پس ازحاکمیت مستعجل «فاشیسم» براروپا استخراج واحیانا به سلیقه نویسندهٔ این یادداشت‌ها طوری تنظیم گردیده که شکل یك ادعانامهٔ ضدسرمایه‌داری بخود گرفته است. شارح این یادداشت‌ها ظاهرا شخصی‌است بنام «بنتلی» که بعدها در پرونده استنطاقی «برشت» کاویده و کتاب حاضر راتنظیم کرده است. قسمت دوم بقول مترجم موادی است در تحلیل نمایشنامه و تئاتر که به‌سلیقهٔ مترجم انتخاب و بهم گره خورده است. در هر دو صورت تلاش امینی‌نجفی در برگردان این مجموعه درخور ارج‌و احترام‌است. کتاب‌نیز از سوی انتشارات کتیبه با رعایت‌انصاف‌و اعتدال قیمت‌گذاری شده است. نگارنده دراین‌بررسی تنها قسمت‌اول را که ازجریان محاکمهٔ «برشت» نسخه‌برداری شده مورد توجه قرارداده‌است.

* * *

«تروخانوسکی» در کتاب «زندگانی وینستون چرچیل» بدرستی‌بریکی‌ازمهم‌ترین‌مسایل نیم‌قرن گذشته‌جهان که‌بخش عظیمی از آنرا رویدادهای انقلاب اکتبر بخود اختصاص داده است، انگشت می‌نهد وپس از غوررسی در پهنهٔ واقعیات نامکشوف جنگ جهانی اول و انگیزه‌های وقوع آن به داوری درخشانی میرسد او می‌گوید که برای محوررژیم نوبنیاد سوسیالیسم در اتحاد شوروی وفرونشاندن آتش انقلاب رنجبران قبل از آنکه به دیگر کشورهای سرایت کند جنگی بیرحمانه لازم بود. این وسوسه از همان آغاز پیروزی انقلاب سوسیالیستی روسیه برمخیله زمامداران بسیار زیرکی نظیر «چرچیل» نشست. ازآن گذشته، مسئله سرنوشت سرمایه‌داری و بحران‌های ادواری آن که یکی از خطرناکترینش در سال ۱۹۲۹ بروز کرد، جهان سرمایه‌داری را به‌تدارك‌جدی‌سقوط‌حکومت شوروی واداشت. چرا ؟ زیرا نظام نوین شوروی از سویی مانع قدرتمندی در راه سلطهٔ جهانی‌امپریالیسم و ازسوی دیگر خطر بالقوه‌ای به‌عنوان مشوق جنبش‌های آزادی‌بخش واشاعه دهنده فرهنگ انقلابی جهانی بشمار میرفت . نه‌تنها هدف نهایی «حرکت ماشین جنگی هیتلر» محو نظام سوسیالیستی در کشور شوراها بوده است بلکه دیگر قدرتهای امپریالیستی نیز چنین هدفی داشته‌اند و دارند ، و این را رویدادهای عبرت‌انگیز دهه‌های پنجم و ششم قرن حاضر به ثبوت می‌رساند.

کارزار تبلیغاتی و توطئه‌های خرابکارانه برضدنخستین حکومت کارگری جهان ، هیستری ضد کمونیستی ، دکترین «دالس» و گسترش جنگ سرد ، تشکیل انواع اتحادیه‌ها از دولتهای دست نشانده، جنون تسلیحاتی‌غرب امپریالیستی و در راس آن آمریکا ، و سرانجام قراردادن جهان برلب پرتگاه جنگی دیگر . اینها یکایك و در مجموع نیت نامیمون جهان سرمایه‌داری انحصاری بویژه آمریکا را آشکار می‌سازد. کینه‌توزی نسبت به کمونیسم و وحشت از پیروزی آن ، محرك همه افعال زمامداران دنیای امپریالیسم است . تا حدی که فرمانروایان فاشیست آلمان درواپسین روزهای «رایش سوم» دیوانه‌وار می‌کوشیدند با تمام نیرو دربرابر ارتش سرخ مقاومت کنند به این امید که آلمان بدست آمریکائیان فتح شود نه روسها ؛ ونیز یکی از ژنرال‌های آلمانی در آستانه سقوط رایش سوم به روزولت پیشنهاد همکاری برضد شوروی داد و بعدها چرچیل از اینکه پیشنهاد او مورد توجه «روزولت» قرار نگرفت وی را سرزنش کرد.(۱)

حقیقت وحشت از کمونیسم را به سهولت می‌توان در جزء کوچکی از یك حادثه کوچك که در یکی از شهرهای آمریکا روی نموده است به عیان دید و دریافت . محل حادثه سالن جلسات یکی از ساختمانهای دفتر کنگره در واشنگتن است ، به تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۹۴۷ . کمیته ویژه‌ای از طرف کنگره مامور رسیدگی به تلاش‌های پنهانی ضد آمریکایی می‌شود و آن عمدتاً پیرامون مساله‌ای دربارهٔ رخنه کمونیسم در صنعت سینما دور می‌زند. ریاست این کمیته با شخصی بنام «پارنل‌توماس» است و اعضای آنرا چهره‌های سرشناسی نظیر ریچارد نیکسون تشکیل می‌دهند و گواهانی از میان کارگردانان و هنرپیشگان مشهوری چون مونتگمری ، والت‌دیسنی ، گاری‌کوپر و غیره ... عده‌ای از گواهان برضد کمونیسم و کمونیست‌های(!) هالیودی شهادت می‌دهند. عده‌ای دیگر هم به استناد ماده اصلاحیهٔ اول از قانون‌اساسی آمریکا، جبهه‌گیری برضد اندیشه و ایدئولوژی را منافی قانون و عدالت می‌دانند . دراین‌میان برتولت برشت بعنوان متهمی‌که شهادت نیز باید بدهد به‌هیچیك از دو گروه یاد شده تعلق‌ندارد . او نمایشنامه‌نویسی‌است که از آزار هیتلر به آمریکا پناه آورده است. حادثه تااین مرحله ، سیر و جهتی عادی دارد . دولتی ضدکمونیستی بنام «دولت ایالات متحده» می‌خواهد جلوی رخنه کمونیسم را بگیرد ، و ظاهرا دراین امر مجاز و محق است. ولی نقطهٔ اوج این کمدی تراژیك عبرت‌انگیز هنگامی است که نام چند تن از گواهان آن‌روز دادگاه را ما امروز در لیست بزرگترین تهیه‌کنندگان‌سینمائی می‌بینیم . آقای «جك‌وارنر» صاحب کمپانی «برادران وارنر» ، آقای «لویس مایر» صاحب بزرك «متروگلدین مایر» و البته شخصیت بسیار شهیری نیز نظیر «رونالدریگان» فرماندار کالیفرنیا که در آن‌زمان هنرپیشه گمنامی بیش نبود. واین هرسه بپاس شهادت دروغ و چاپلوسانه‌شان دروازهٔ سرمایه‌های کلان را بروی خود گشودند.

بازیگران این حادثه زنده تاریخی عبارتند از «برتولت برشت» و دوگواه دیگر که مانند او وضع مساعدی ندارند ، رئیس دادگاه ، بازپرس اصلی ، مترجمی بنام «بومگارت» و یکی دو تن دیگر... دادگاه در نظر دارد از برشت بخواهد تا در مورد فعالیت‌های کمونیستی خود وعده‌ای دیگر از جمله « هانس آیسلر » آهنگساز ستایشگر لنین ، گواهی دهد و در صورت اثبات اتهام منتسبه مجازات گردد. متهم بخوبی توجه دارد که استنطاق در کشوری صورت می‌گیرد که ظاهرا مهد دمکراسی و مجری موازین آزادی‌های‌مدنی است و طبق نص صریح قوانین اساسی آن آزادی‌های مصرح در منشور جهانی حقوق بشر باید رعایت شود. بدینروی جواب هایش مشحون ازطنزی شاعرانه وگاه زیرکانه است. حادثه درسال ۱۹۴۷، یعنی دوسال پس از شکست «میلیتاریسم» هیتلری، در قلب آمریکا بوقوع می‌پیوندد و گرچه یك رویداد بسیار ساده و درعداد حوادث روزانه‌است، حقایقی سترگ را درخود دارد. تمام سئوال و جواب‌ها تنها مدخلی است برای ورود به چند پرسش اساسی که مدام دماغ بازپرس را تا آخرین مقامات سیاسی واشنگتن می‌آزارد:

ـ آقای برشت ، آیا شما اکنون و یا تاکنون هیچگاه عضو حزب کمونیست **هیچ کشوری بوده‌اید ؟**

ـ برشت : آقای رئیس ، من شنیده‌ام که یارانم این سئوال را غیر قانونی دانسته‌اند ، اما من در این کشور میهمان هستم و نمی‌خواهم وارد هیچ مجادلهٔ حقوقی بشوم، بنابراین سئوال شما را تا آنجا که بتوانم به‌طور کامل جواب، خواهم داد . من عضو هیچ حزب کمونیست نبوده و نیستم.

رئیس : پس پاسخ شما اینست که هیچگاه عضوحزب کمونیست نبوده‌اید ؟

برشت : درست است.

بازپرس : آیا شما در آلمان عضو حزب کمونیست نبودید ؟

برشت : نه ، نبودم.

بازپرس : آیا درست است که شما مقاله‌هایی نوشته‌اید که در خلال چند ماه گذشته در نشریات منطقه زیر نفوذ شوروی در **آلمان چاپ شده است؟**

آنگاه در صفحات بعد :

بازپرس : آیا «هانس آیسلر» عضو حزب کمونیست بوده است ؟ آیا سردبیر فلان مجله در آلمان تمایلات کمونیستی داشته است؟ آیا نمایشنامهٔ «تدبیر» دربارهٔ حزب کمونیست بوده است ؟ آیا... آیا... آیا.

و سرانجام بازپرس حرف آخرش را می‌زند . آن سئوالی که از ابتدا بیخ گلویش گیر کرده است:

بقیه درصفحه ۸

محمدعلی مهمید

چگونه سن‌سیر را شکست دادیم

در آستانه بازدید وابسته نظامی فرانسه ازدانشکده که بـه ابتکار شخصی تیمسار عبدالله‌خان، فارغ‌التحصیل «سن‌سیر»، صورت میگرفت، گفتگویی باسرگروهبان داشتیم.

گفتگـو ازآنجا شروع شدکـه دستورمیداد برمصرف شمع برای جلا دادن کف آسایشگاه افزوده شود. باسرگروهبان دیگر بی‌رودربایستی شده بودیم. من معترض بودم که این کارها بی‌شباهت به «خواجه دربند نقش‌ایران» نیست، وحال آن‌که «خانه ازپای‌بست ویرانست»، واوبه‌مثل معروف «اصل کاربهرروئه، کچلی‌زیرموئه»استناد می‌کردکه سابقه‌کهن سمبلکاری را دروطن‌ما معلوم میکند:

ــ سرکار، همش کف‌آسایشگاه، لوله وقنداق تفنگ‌جلادادیم، رختخواب آنکادره کردیم، خاموت وکفش وفانوسقه واکس‌زدیم، اما هیچکدام این کارها در وقایع شهریور گرهی را برامان باز نکرد.

ــ منظور؟

ــ این کارها چه فایده داره؟

ــ درسن‌سیرهم همین کارهارو میکنن.

ــ سرکار، فقط همین کارهارو؟

ــ خب، این دیگر به‌ما نظامیها ربطی نداره، چونکه سرنخ این بحث به‌سیاست وصل میشد، ودخالت در سیاست واسهٔما حکـم همان داستان «زبان سرخ وسرسبز» را داره!

امرما فوق میبایست تعبداً اجراء میشد. اواخر پاییز بود. میخهای پوتینهای سربازی حساسیت موقع‌را بمناسبت‌بازدیدوابستهٔ نظامی درك نمیکردند، و بی‌احساس مسئولیت هرچه‌گل وکثافت بود درفواصل‌خود جمع می‌کردند و به‌کف‌آسایشگاه‌انتقال‌میدادند. جورمیخ بی‌انضباط را بهرحال‌صاحبش میبایست بکشد. کاربصورتی که سرگروهبان میل داشت شروع شد. میبایست به‌افسر فرانسوی فارغ‌التحصیل دانشکده نظامی سن‌سیر فرانسه نشان میدادیم که در «قوطی کبریتی کردن» رختخواب، جلا انداختن‌کف‌آسایشگاه، براق کردن‌کفش‌وسایروسائل‌چرمی و... و...هرچه‌سن‌سیر وسن‌سریانست همه‌را ماتوجیبمان میگذاریم. هما‌نطورکه زمین‌آسایشگاه‌را باتمام قوا شمع وسپس دستمال می‌مالیدم، آهسته می‌خندیم وبجای سرود «ای ایرانی بخود ببال» میخواندم «ای ایرانی زمین بمال». یك دفعه درهما‌نحال‌که عرق میریختیم وبکار مالیدن ادامه میدادم، به‌یاد یك دستکاری دیگر بمناسبتی دریك شعر سعدی افتادم. روزی نبود که این «چشم وچراغهـای» نیروی پـاسدارکشور لیوان، قاشق، چنگال وپتوی‌یکدیگر را ندزدند. این‌شتر بالاخره بردرکه‌دمن هم‌خوابید. واین‌ازقضا روزی بودکه ناهارآش داشتیم ومن‌میبایست بابسرقت رفتن قاشقم، باچنگال‌رفع احتیاج می‌کردم، آنهم باشتاب‌ـ زدگی ناشی ازبرنامه انضباطی محیط نظامـی. درپشت میزعریض ناهارخوری‌کنار ده‌دوازده‌نفر دیگرکه میخواستند درسیرکردن‌شکم بریکدیگرسبقت جویند. قرارگرفتم. چون‌آش‌آبکی برچنگال‌قرار نمی‌گرفت، جسارتاً وبه‌تبع سنت جاری ودیرین‌دست به‌سرقت‌یاقلب ادبی زدم وگفتم:

قرار درکف‌آزادگان نگیرد مال.
نه‌صبر در دل عاشق‌نه‌آش درچنگال!

باری، برنامهٔ شمع مالی مخصوصاً در مدخل‌آسایشگاه بـا موفقیت تمام‌به‌پایان رسید.

گمان میکنم رکورد سن‌سیر را شکستیم، تاوابستهٔ نظامـی چه‌گوید!

فرمانده‌گروهان بدقت‌تمام، همه‌چیز، حتی‌سوراخ سمبه‌هارا وارسی‌کرد وبادی ازخرسندی به‌غبغب انداخت ودورشد. در حالی که‌سپیده تازه دمیده بود، تاآمدن وابسته نظامی گروهان‌میبایست وقت‌گذرانی می‌کرد.

فرمانده طبق‌معمول راهش راپیداکـرد، و آن سخنرانـی سردردآور ومهوعی بودکه بدان عادت‌داشتیم. شهوت‌کلام بی‌منطق درسراسر وجودش میجوشید. معمولا سخنرانی خودرا بـایـن شعر شروع می‌کرد:

«اگرسربه سرتن‌بکشتن دهیم
از آن‌به‌که کشور به‌دشمن‌دهیم».

دانشجویان، که باتوجه به‌سابقه فرارش در وقایع شهریـور مضمونها برایش کوك‌کرده بودند، این بیت‌را دروصـف حال وی چنین‌تصحیح کرده بودندکه:

«اگر کشور خود بدشمن دهیـم،
از آن‌به‌که خودرا به‌کشتن دهیم»!

فرمانده‌رشته سخن‌رابدانجا کشاندکه اگراز تکفیروعواقب خانمان برباد ده آن‌نمی‌هراسید، تانکهای آلمانی رابه خردجالی که‌مبشر ظهور حضرت است، وهیتلر را به‌صاحـب‌الزمـان تشبیه می‌کرد. اوکه بعدها اطلاع‌یافتیم باماین آلمانی، جاسوس‌هیتلر در ایران، سروسری داشته است. ازسیستم جفتگیری مردان وزنـان نیرومندوسروقد درکشورهای آسیائی‌نژاد دفاع میکردکه‌سرانجام یك‌نژاد ابرمرد پدیدخواهدآورد. خبرنزدیك شدن وابستهٔ‌نظامی فرانسه به‌اشکوب‌گروگان مااعلام نشده بود، کارمعراج هیتلرممکن بودبه جاهای باریك بکشد، وفرمانده‌ما هیتلررا باحمله‌ای‌برق‌آسا وگازانبری برعرش خدابنشاند. بله، رسیده بودبلایی ولی بخیـر گذشت...

فرمان «ایست، خبردار!» بلند وکشیده‌ای داده شد. صدای نزدیك شدن چندگام محکم وشمرده، همراه باچرنك‌چرنك‌مهمیزها شنیده شد. وابسته نظامی فرانسه، درحالیکه نوك انگشت وسطای دست راستش بعلامت سلام نظامی به شقیقه‌اش چسبیده بود وتیمسار عبدالله‌خان مشایعتش میکرد، درمدخل دوروردی آسایشگاه توقفی کرد وتا آمد دوپاشنه را بهم بکوبـد وادای احترام نظامی‌کند، یك‌پایش به هوا رفت وروی «باسن» محکم به‌زمین درغلتید وچند متری سرخورد.

وچنین بودکه‌ما «سن‌سیر» رابه قیمت دو هفته بازداشت در محوطه دانشکده افسری شکست دادیم!

اینك وقت آن است

حقوق و اعاده شخصیت انسانی اکثریت محروم ، واز سوی دیگر، کسانی‌که به‌هرعنوان باانقلاب‌اسلامی ایران‌مخالف‌اند و نمی‌توانند یا نمی‌خواهند با قدمهای آن حرکت کنند . اما این حد فاصل - به استناد فرمودهٔ سه روز پیش امام دربارهٔ منافقانی که خود را در جامهٔ مسلمانی پنهان‌ساخته‌اند- همان اقرار به‌اسلام نیست . مدافعان و مخالفان انقلاب و جمهوری اسلامی ایران درهردوسوی خط چنین اقراری هستند . اقرار زبانی به‌اسلام نمی‌تواند مانع از آن شودکه گروهی به‌انگیزهٔ منافع خودخواهانه رودرروی انقلاب ونظم ناشی از آن بایستند و دیر یازود کار را به زورآزمایی و برخورد بکشانند. ازین رو، سرنوشت انقلاب و گسترش پیروزمندانهٔ آن در گرو شناخت واقع‌بینانهٔ نیروهای مدافع و مخالف انقلاب در مرحلهٔ کنونی و کوشش برای‌گردآوردن همهٔ یاران و پشتیبانان انقلاب دریك اردوگاه مشترك‌است.

نباید خود را فریب داد. حوادث تبریز نشانهٔ درگیری ناگزیر با مخالفان گسترش انقلاب در چارچوب قانون‌اساسی جمهوری اسلامی ایران است . اینك وقت آن است که همهٔ سازمانها و احزاب مدافع خط انقلابی امـام ، گذشته از همگامی عملی که تاکنون داشته‌اند ، براساس یك برنامهٔ مدون سنجیده و پذیرفته شده ، در یك صف گستردهٔ واحد ، مثلا جبهه متحدخلق که حزب توده ایران‌پیشنهاد کرده است ، جمع شوند ، و در عین احترام به شخصیت مستقل ایده‌ئولوژیکی و سازمانی هریك ، باتمام نیرو برای به‌پیروزی رساندن خط انقلابی امام که خواست اکثریت قاطع مردم ایران است مبارزه کنند.

برشت ، فیلسوفی در تئاتر

- آقای برشت ، آیا می‌توانید به کمیته بگوئیدکه شما چندبار به‌شوروی سفر کرده‌اید و درمسکو بوده‌اید ؟ چه کسی شما را دعوت کرد؟.. و درجای دیگر.

بازپرس : آقای رئیس توجه داشته باشید که آقای برشت یکبار هم با ترتیاکوف نویسنده مهم شوروی‌مصاحبه کرده است!...»

واقعیت اینست که از فردای پیروزی ارتش سرخ بـر آلمان هیتلری و تغییر تناسب قوا در جهان بسودسوسیالیسم، در تمام ارگان‌های اطلاعاتی کشورهای امپریالیستی ، بویژه انگلستان و آمریکا ، راه‌های مبارزه با نفوذ شبح غول‌آسایی که پهنهٔ جهان را بسرعت در می‌نوردید ، بررسی می‌شد. در عرصه هنر و ادبیات ، بویژه رده‌هایی از هنر که تاثیر نافذ و دیرپایی داشتند و می‌توانستند اذهان تنبل و درخودتنیدهٔ قشرهای بالایی و متوسط خرده‌بورژوازی رابه حرکت درآورند و آنان را به‌تفکرمسئولانه‌تری در چندوچون نظام مسلط وادارند و زحمتکشان را از مبارزهٔ صنفی و سندیکایی به انواع تکامل‌یافته‌تری از مبارزه بکشانند ، زیر پیگرد قرار گرفت . زیرا هنر ، بعنوان پدیده‌ای که یکی از بارزترین خصلت‌هایش عصیان و تردید در برابر ارزش‌های سرمایه‌داری بود ، می‌توانست آن اقشاری را کـه نسبت به درستی این ارزش‌ها دچار بدبینی و شك فلسفی شده بودند به تامل جدی وادارد . هنر بعنوان عنصری پویا و افشاگر که دارای جاذبیت‌های جهانی و کنش‌هـای اخلاقی و انسانی بود می‌توانست در برابر یورش بهیمی سرمایه‌داری بایستد ، مقاومت کند و برملا سازد ، آنهم در مقطعی از تاریخ که هجوم همه‌جانبه ارتجاع وامپریالیسم بر «نظام نوین شوراها» باشکست قطعی مواجه گشته بود. اکنون یعنی در اکتبر سال ۱۹۴۷ نه تنها سیستم«شوراها» وجود داشت ، بلکه مجمعی از کشورهای سوسیالیستی در حال تولد و تبلور بـود . زمامـداران سراسیمه گشتهٔ آنگلوساکسون ، آمریکای شمالی و اروپای «سوسیـال دمکرات!» به کمك دست نشاندگان همه‌رنگ خود درتمام نقاط دنیا این آخرین تدبیر مذبوحانه را بررسی می‌کردند که جلوی نفوذ بیشتر کمونیسم را که دیگر از حالت «شبح!»(۲) به واقعیت کوبنده‌ای بدل شده بود بگیرند ، هنر ، خود بعنوان یك پدیده ، یا بهتر بگوئیم یك جریان تحول ناپذیر و بالقوه خطرناك بـرای رشد انحصارات امپریالیستی ، می‌بایست و حتما لازم بود که به‌بند کشیده شود ، مهار شود و درخدمت منافع سرمایه‌داران درآید . در قاموس امپریالیسم آمریکا ، هنر می‌توانست در حد ریاکاری بورژرازی لیبرال ، در حد ژست‌های توخالی و زنجموره‌های مضحك برای سیاهان و محرومان هارلم و سرخپوستان ستمدیده عرض‌وجود کنند . این امر اشکالی نداشت . اما بیش از آن ، آنهم در لحظاتی که‌چکسلواکی از حوزه جاذبه‌اروپایی سرمایه‌داری می‌گریخت، لهستان‌نظام سوسیالیستی را تجربه می‌کرد و مجارستان و بلغارستان و بطورکلی شرق اروپا از جهان سرمایه‌داری بدیده بود ، نه ، ابدا ...

درچنین فضای مه‌آلود و درارتباط باموج مبارزه ضد کمونیستی ، حتی در قلمرو هنر است که برشت استنطاق می‌شود . برای بازپرس آمریکایی باید آشکار شود کـه «برتولت برشت» که زیرکانه وارد عرصه سینما شده «شبح خطرناك کمونیسم» راتاکجاهای مغزخودراه داده‌است. آگاهی از این مساله البته برای دولت آمریکا حائز کمال اهمیت است ! بدین‌سان بازپرس «برشت» در تمام زوایای ذهن خود در جستجوی نام و نشانی است که شاید بتوان او را حتی سایه‌وار به «فیلسوف مهاجر» چسباند. «گریگوری خی‌فتس» کنسول‌یار حکومت شوروی که احتمالا روزی از روزهای سال ۱۹۴۳ با برشت آنهم در ارتباط با «مقولهٔ هنر انقلابی» سخنی داشته است ، به ذهن آقای بازپرس می‌خلد .

- آیا آقای خی‌فتس در ۱۴ آوریل ۱۹۴۲ به دیدار شما آمد ؟

جواب برشت هرچه باشد ، آقای بازپرس راه به‌جایی نمی‌برد. اینبار خسته از کاویدن‌های ناامیدانه‌اش ، تلاش می‌کند تا از «برشت» لااقل آدمی دارای تمایلات کمونیستی!! بسازد:

- آیا تاکنون برای عضویت در حزب کمونیست تقاضایی کرده‌اید !؟

سرانجام کمیتهٔ محترم تحقیق چون چیزی دستگیرش نمی‌شود «برتولت برشت» شاعر ، نویسنده ، نمایشنامه‌نویس، فیلسوف و هنرمند را عنصر نامطلوب تلقی و از آمریکا اخراج می‌کند ! برشت از مسئول کمیته ، بازپرس و سایر همقطارانش بخاطر یك چیز قدردانی می‌کند . اومی‌گوید! آنها به‌بدی نازی‌ها نبودند . نازی‌ها بهیچوجه نمی‌گذاشتند که من سیگار بکشم . در واشنگتن مسئولان کمیته بمـن اجازه دادند سیگار بکشم.»

آری، در صحنه سیاست جهانی نیز برخورد امپریالیسم با قربانیان خود تفاوت چندانی با همفکران فاشیست آنهـا نداشته است . تفاوت ، تنها ، شاید . دراین حد بوده که امپریالیسم اجازه سیگار کشیدن به معترضان خود، داده است .

* * *

فصل اول کتاب که ما بدان اشاره کردیم ، و بهتر است آنرا جزوه‌ای کوچك بنامیم ، سرشار از طنزی پنهانی است . ذهن خواننده ، در برخورد با گفتگوها که بسیار کوتاه است ، راه به بی‌پایان روابط سهمگین حکومت‌های غارتگر سرمایه‌داری می‌برد. از دیدگاه منقد ساده‌نگر ، صحنهٔ دادگاه «برتولت برشت» شاید جزء بدیهیات‌باشد، ولی با اندکی دقت‌درنحوهٔ‌انتخاب واژه‌ها ، جواب‌های دوپهلو، طنزآمیز و گاه سرشار از تحقیـر متهـم ،سرگـذشت دردناك‌هنرو هنرمند رادرچارچوب‌خاص‌سرمایه‌داری درمی‌یابد. آمریکا در محدوده همین چارچوب و قالب ، سالهاست که منطق گانگستری خود را حتی درتاروپود هنر تنیده است. وسترن ، پورنوگرافیك ، فیلم‌های کاراته‌ای ، ترسناك ، سریال‌های قهرمانی و فضایی مبتدل . مردشش میلیون‌دلاری و صدها چون اینها...

اما هنر با تمام قامت و با همه توان خویش (آنچنانکه برشت در برابر تحمیق هنر کلیشه‌ای رزمید) رودرروی مبتذلاتی بنام هنر آمریکایی ، ایستاده و در متن حرکت انقلابی مردم کشورهای زیر سلطه رشد می‌کند و غنی می‌شود .

هنر ، اکنون به حربه نیرومندی در راه تعمیق مناسبات انسانی و تغییر نهادهای‌بوسیده‌سرمایه‌داری بدل گشته است. چیزی جز این در قلمرو هنر مطرود است.

۱- نویسنده کتاب یاد شده به‌اسنادی توجه دارد که معلوم می‌دارد بعد از خاتمه جنك دوم جهانی «چرچیل» طی یادداشت محرمانه‌ای «روزولت » رئیس جمهور وقت آمریکا را به آزمایش سلاح اتمی برروی شهرهای شوروی تشویق کرده بود.

۲ - مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست که در سال ۱۸۴۸ نوشته شد به‌این شبح اشاره کرده‌اند.